

بیتنا

سال بیست و دوم

شماره یازدهم

بهمن ماه ۱۳۴۸

ذی قعدة - ذی حجه ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۵۷

فهرست مندرجات

صفحه :

۱ پروفیسور رضا - یونسکو - پاریس	۶۱۳ فردوسی و حافظ
۱ دکتر نصره الله کاسمی استاد دانشکاه	۶۲۳ خودبین
۱ استاد عبدالرحمن فرامرزی	۶۲۴ تاریخ نیست مکر و قایع مکرر
۱ فریدون توللی	۶۲۸ آدرخشی
۱ دکتر باستانی پاریزی استاد دانشکاه	۶۲۹ درخاک پاک
۱ دکتر شهیدی استاد دانشکاه	۶۳۵ قرن اول اسلام
۱ دکتر شعار استاد دانشکاه	۶۴۱ واژه‌هایی بامدرک
۱ عبدالحسین وجدانی	۶۴۶ خاطره‌ها
۱ دکتر پورحسینی استاد دانشکاه	۶۵۱ اشعار زرین
۱ اکبر داناسرشت	۶۵۶ زیان عاقلی
	۶۵۷ عمران جیرفت
	۶۵۹ کتاب خوانان
	۶۶۵ احتجاجات
	۶۶۸ وفيات معاصران

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



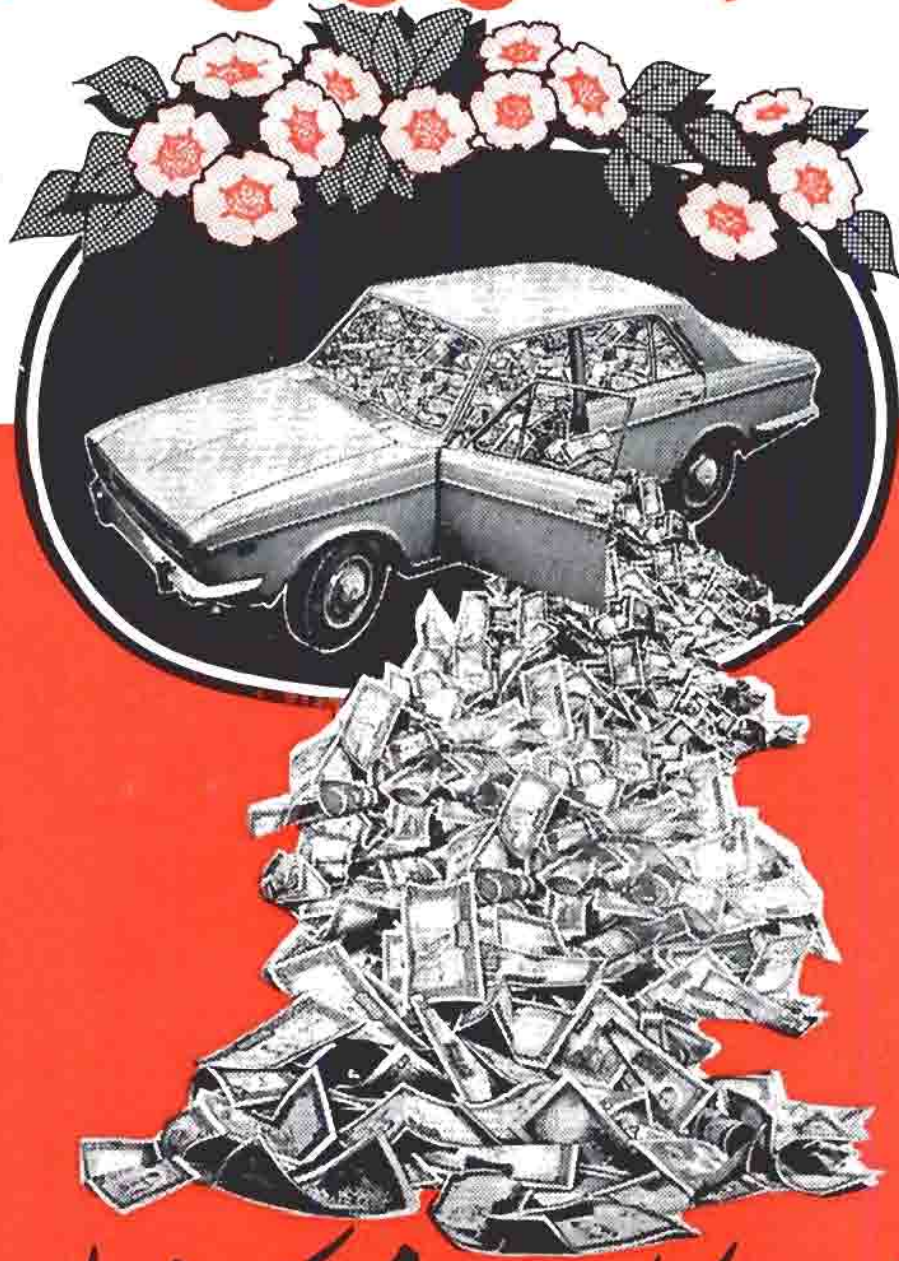
باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>

جایزه ممتاز

۳۰۰ هزار تومان



یک پیکان پراز اسکنداس

جایزه قهرمان شانس بلیط های اعانه ملی مخصوص نوروز

پریغا

شماره مسلسل ۲۵۷

سال بیست و دوم

بهمن ماه ۱۳۴۸

شماره یازدهم

پروفسور فضل الله رضا - پاریس
نماینده شاهنشاهی ایران در یونسکو

فردوسی و حافظ

در مکتب هنر که از غوغای علم و عدد فارغ است روش قیاس محک خوبی برای تعیین نسبی عبارهاست بکمک این روش میتوان دید که يك مطلب را چند گوینده چسان عنوان کرده اند و نقد تطبیقی گفته ها و اندیشه ها بر چه منوال است .

این صفحات حاوی شمه ناچیزی است از آنچه من در این باب درباره فردوسی و حافظ در ذهن داشتم . لازم است توضیح بدهم که موجب نگارش این اوراق شوق و ذوق شخصی و احترام به فرهنگ و سخنندان ایران است نه ارائه طریق یا عرضه داشتن مطالب تخصصی ادبی در محضر اهل فن . شاید اگر فرصت کافی می داشتم بسا مراجعه بکتابخانه های فارسی و آثار اهل ادب اندیشه های خود را در این مورد گسترده تر و آراسته تر عرضه میکردم . ولی در بیست و پنج سال اخیر از استفاده از آثار اهل ادب ایران محروم بوده ام و در این ایام هم نه بکتابخانه وسیعی دسترسی داشتم و نه وقت آسوده ای . از این روی چون فرصت تحقیق ندارم اینک از تذکارمبانی علمی این سخن چشم می پوشم و از ذهن خود از حافظه چند مثال نقل میکنم . البته خوانندگان جوان که این سطور متوجه ایشان است اهل ذوق و مطالعه هستند - پس از خواندن این اوراق در کتا بهای فرهنگی و دیوانهای شعرا مثالهای روشنتر خواهند یافت و قیاس نا تمام مرا تکمیل خواهند فرمود . همینقدر که احیاناً حدیث شوق نگارنده این مقاله بعضی خوانندگان را بکتابخانه ادب و گنجینه غنی فرهنگ ایران بیشتر متمایل کند برای من مایه خشنودی خاطر خواهد بود .

۱- شکوه از دنیا

یکی از وجوه مشترك فردوسی و حافظ دلتنگی بارز و آشکار از گردش جهان و بی ثباتی روزگار و نگرانی درونی ایشان است. در غزلهای حافظ بزبانهای پر نیانی رنگارنگ این نکته بارها تکرار میشود:

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
یا: زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند مجو ز سفله مروت که شیئه لاشی
یا: بجز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد زیر این گنبد فیر و زه دلی خوش نشست

بدون اینکه ادعا یا فرصت استخراج آمار صحیح ابیات را داشته باشم چنین بنظرم میآید که در شاهنامه فردوسی این شکوه‌ها از دیوان حافظ بمراتب زیادتر است. من باب تفنن میخواهم عرض کنم که شاید فردوسی از حافظ دلسوخته‌تر بوده است. این احتمال هست که حافظ شیدا گاهی عملاً یا لاقلاً در کارگاه خیال رندانه خرقه را میسوخ و غلغله در گنبد افلاک می‌افکند. درباره فردوسی منضبط *discipliné* که در چارچوب تکلیف و رسالت بزرگی سی سال با رنج و کوشش بکاری بزرگ و نام‌آور پرداخت احتمال این رندی و قلندری کمتر است. در ذهن من نیاز فردوسی به تسلی دادن خود و انرژی دادن بخود زیادتر از حافظ است. اوست که روز بروز رنج میبرد و زحمت مدام میکشیده، نسخه برداری از اوراقش دشوار، درک شاهکارش دقت و فرصت زیاد میخواسته است. این است که در هر داستان و در اغلب نامه‌هایی که در شاهنامه است فردوسی تا فرصت می‌یابد پند و عبرتی از گذشت زمان بیان میکند که بنظر من قسمت اعظم آن را شاعر برای تسلی خودش ضروری میداند و جزء *لابنفک* داستان نیست:

جهان را چنین است ساز و نهاد که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
یا: زمانش همین است رسم و نهاد بیک دست بستد بدیگر بداد
یا: جهان سراسر فسوسی و باد بتو نیست مرد خردمند شاد
یا: بکردارهای تو چون بنگرم فسوس است و بازی نماید برم
یکایک همی پروری‌شان بنواز چه کوتاه عمر و چه عمر دراز
چو مر داده را باز خواهی ستد چه غم گر بود خاک آن گرسد
اگر شهریاری و گر زیر دست چو از تو جهان این نفس را گسست
همه درد و خوشی تو شد چو خواب بجاوید مانند دلت را متاب
خنگ آن کز ازونیکویی یادگار بماند اگر بنده گر شهریار
یا: بر آری یکی را بچرخ بلند سپاریش ناگه بخاک نژند

حافظ غزلسرای خود را مکلف بتحریر کار دراز مدتی نمیدانسته است و هر وقت دلش میخواسته تقریباً آزاد از بند و قافیه و سرشار از ذوق هر چه در ذهن داشته بزبان دل بیان میکرد. قلندری و رندی حافظ نیست شدن و خاک شدن است و رنجهای فرجام کار را در بسیاری موارد موجبی میداند برای خوشی حال و شادی امروز. مثلاً میگوید:

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز
یا: بیا بیا که زمانی بمی خراب شویم مگر رسم بکنجی در این خراب آباد

یا: زان پیشترکه ازغم گیتی شوم خراب ما را بجام باده گلگون خراب کن
و نظایر اینها.

در فردوسی برای من احساس این رندی و تا اندازه‌ای «خوش بینی» نادر است. بیشتر شکوه‌ها تا حدی بر اثر چهار چوب بحر متقارب قاطع و کوتاه و تا اندازه‌ای هم شاید بر اثر بدبینی شاعر تیره و غمناک است. مثلاً:

دل اندر سرای سپنجی مبند سپنجی نباشد بسی سودمند
حافظ هم به همین سپنجی بودن جهان و بی‌ثباتی آن اشاره میکند:
دل در جهان مبند و به مستی سئوال کن از فیض جام و قصه جمشید کامکار
با این تفاوت که شاعر عارف ما دورنمای خوشی امروز و مستی را از نظر دور نمیدارد و حال آنکه سخنور آهنگین زبان ما هنگام دل‌تنگی نیز با شمشیر قاطعیت پریروی خیال را سر می‌برد تا از هیچ روزنی سر بر نیاورد تا جهان غرق در کردار نیک و گفتار نیک و پندار نیک گردد و سازش و عرف از هیچ نظر بی‌قانون نشود.

۲- علت و معلول

بستگی ساده علت و معلول ذهن فردوسی و حافظ هر دو را عمیقاً متأثر کرده است. این هر دو اندیشمند در زنجیر حوادث و علتها هر حلقه را تکیه‌گاه حلقه دیگر می‌شمارند. در ذهن فردوسی وقتی درخت کین کاشته شد بخون آب داده میشود، تنومند میگردد، رنج بیار می‌آورد، از ریشه بر کندن درخت کینه با مهر و محبت میسر نیست. این جنگ و خونریزی و انتقام است که زنجیر دایره علت و معلول را تکمیل میکند:

درختی که از خون ایرج برست بخون بر گک و بارش بخواهیم شست
درخشش این مفهوم علمی در اندیشه شاعر با خردمندی مخصوص او چشمگیر است. گرفتاریهای سیاهان و سپیدان امریکای امروز - کشمکش عرب و یهود - اختلافات نژادی - جنگهای سیاسی - همه را میتوان از نوعی داستانی که ریشه آن در شاهنامه دیده میشود. در دیوان دادگستری شاهنامه مهر و عطوفت کمتر راه می‌یابد، برنامه برنامه جهاننداری باستانی است و بقول زیبایی دقیقی زر و زور حکومت میکند:

ز دو چیز گیرند مر مملکت را یکی پرنیانی دگر زعفرانی
یکی زر نام ملک بر نبشته دگر آهن آبداده یمانی
پایه کار انتقام و کین توزی است. پدر به پسر رحم نمیکند. پسر نام حوی با پدر تاجدار درمی‌افتد. برادر از برادر انتقام می‌جوید. سپهدار سپهدار را گردن میزند. بسیار نادر است که یک بار قهرمانی مانند رستم در هنگامی که بیژن را از چاهی که در آن به نیرنگ گریز در افتاده است بیرون میکشد از او عهد و پیمان بطلبد که گریز را باو ببخشد:

بمن بخش گرگین میلاد را ز دل دور کن کین و بیداد را
در مصطفی باز پرسسی حافظ آئین کشوری ملغی است، کینه‌ها و خامیها و تعصبات را بعی میشوند، جنگ هفتاد و دو ملت را عذر نادانی می‌نهند، وشکست باسرفرازی ترکتازان را بچیزی نمی‌گیرند:

ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس
 همین رشته علت و معلول علمی در اندیشه حافظ باعشق و مهر آغشته میگردد ، خاک
 کشتگان لاله زار میشود ، بنفشه بیارمی آورد ولی اگر درست نگاه کنی داغ دل شاعر است که
 بیاد آن روی زیبا بر لاله خاکش نقش سویدا گذارده است - مهر زلف مشکین دلدار است که پس
 از مرگ ناکام شاعر از جهان بر تربت او بنفشه زار رویانده است - از اینروست که حافظ
 میگوید :

ز حال ما دلت آگه شود مگر روزی
 که لاله بردم از خاک کشتگان غمت
 چنین که در دل من داغ زلف سرکش تو است

بنفشه زار ود تربتم چو در گذرم
 در کارگاه اندیشه فردوسی مهندس خرد پرگار بدست در دفتر نشسته و کارها را برنامه ریزی
 میکند ، در کشتی شکسته اندیشه حافظ ناخدای عشق با امواج هائل دست بگریبان است .

۳ خدا و دین

از گفته‌های زیبای فردوسی درباره پروردگار جهان این دو بیت است :

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را
 بهستیش باید که خستوشوی ز گفتار بیکار یکسو شوی

خداوند را با چشم نمیتوان دید ، و حواس ما برای درک او نارساست ، اندیشه ما و دانش
 مادر بارگاه خداوند راه ندارد جز اینکه از روی ایمان و اعتقاد بهستی خداوند اعتراف کنی
 راه دیگری در پیش نیست. این ابیات شاهنامه شعر دلکش حافظ را بخاطر می‌آورد:
 بر این دو دیده حیران من هزار افسوس

که با دو آینه روبش عیان نمی‌بینم

در این گفتار فردوسی قاطعیت و سادگی معمولی او مشهود است (Dogmatism) که
 میگوید با چشم سراو را نمیتوان دید و باید اعتراف به وجودش کرد در گفته حافظ موج
 زیبای اندیشه او نمودار است که افسوس میخورد که خودش نمیتواند با دودیده او را ببیند .
 راجع به دیگران و اصل دیدن یا ندیدن اظهار عقیده نمیکند . گفتار فردوسی طبق معمول
 صریح و مستقیم است در گفته حافظ صفت حیران و تشبیه آینه موج لطیف اندیشه شاعر عارف را
 خوش می‌نماید .

فردوسی به محمد رسول الله پیغمبر اسلام اعتقاد کامل دارد و جهان را مانند دریائی مواج
 میداند که از غرق شدن در آن گریز نیست. پیش خود چنین می‌اندیشد که بهترین طریق سیر در
 این دریا این است که در کشتی با محمد و علی و اهل بیت ایشان بنشیند و از این سودمندتر طریق
 نیست. باز قاطعیت و سادگی فردوسی در اشعار زیر آشکار میشود که بجای آنکه مانند دانشمندان
 یا شاعری نکته پرداز دست باده ازل بشود مانند اعراب بادیه بامیدجوی می و انگبین خودش
 را صادقانه سرگرم کرده است. محرك او در این دین‌داری خرد دورانندیش و سود آوراست نه
 عشق که به هست و نیست سرفرود نمی‌آورد و جز معشوق چیزی نمی‌شناسد:

چو خواهی که یابی زهر بدرها
 بوی در دو گیتی ز بد رستگار
 بگفتار پیغمبرت راه جوی
 حکیم این جهان را چو دریا نهاد
 چو هفتاد کشتی بر او ساخته
 یکی پهن کشتی بسان عروس
 محمد بدو اندرون با علی
 خردمند کز دور دریا بدید
 بدانست کوموح خواهد زدن
 اگر چشم داری بدیگر سرای
 در جوار این ایرانی مسلمان درست
 و معتقد شمس الدین محمد حافظ ر می بیسیم که عشق
 او بحق از مقام سبب و شیر و انگبین گذشته است. عشق است و داو اول بر نقد جان توان زد .
 در عالم شور وء فان عاشق با معشوق متحد و یکی شده سرمست و شیدا وجود خود را فراموش
 کرده است و چنین مزمه میکند :
 چو طفلان تا بکی زاهد فریبی
 چنان پر شد فضای سینه از دوست
 به سبب بوستان و جوی شیرم
 که نقش خویش گم شد در ضمیرم

۴- بهتان

شاعری را در نظر بیاورید که در کاری مورد بهتان قرار گرفته ولی خود را بی گناه میدانند
 و میخواهد باین بی گناهی اشاره کند . این سخن بر زبان عاشقانه شیرازی سعدی زیبا و ساده
 چنین جاری میشود :
 در کوی تو معروفم و از روی تو محروم گر گم دهن آلوده و یوسف ندیده
 شاعر بلند همت خراسان وقتی در زندان شکوه میکند که بیگناه گرفتار شده است با
 سختی از پولاد و قدی بلند و کشیده همین مضمون را پیش از سعدی در قالب سخن خراسانی
 چنین عنوان میکند :
 با الله چو گر گم یوسفم با الله بسر خبره همی نهند بهتانه
 در شاهنامه دروغ و بهتان و پیچیدگی و نادرستی زیاد مطرح نیست . اگر گاهی راستی
 در نهان می ماند موقت است و زود آشکار خواهد شد . زبان فردوسی چندان با پیچ و خم آشنائی
 ندارد . مثلاً وقتی قیصر روم در دل خیال میکند گشتاسب جوان که در شهر غریب است باید از
 نژاد بزرگان باشد . قیصر از دخترش کتابیون میخواهد که حقیقت را کشف کند . کتابیون بدون
 استعاره و گوشه و کنایه با طرزی که مخصوص فردوسی است جواب میدهد که گشتاسب حقیقت
 را از زنش نیز نهان کرده است :
 چنین داد پاسخ که پرسیدمش نه بر دامن راستی دیده ام
 این شعر کوتاه و صریح مطلب را با نهایت سادگی و زیبایی بیان میکند اما در دیوان
 حافظ شاهد فراوان در کنایت و اشارت است چنانکه میگوید :

در حق من بدرد کشی ظن بد میر
 کالوده گشت خر قه ولی پاکدامنم
 ملاحظه خواهید فرمود که حدیث دریدن یوسف در اینجا باصطلاح عرفانی به آلودگی
 خر قه بدل شده است ولی فرخی شاعر دربار سلطان محمود که طلاق خدادادش گاهی در راه
 مزه اغذیه و اشربه و بر آوردن کامها و پر کردن امعاء بنکار رفته بی گناهی خو، در اینطور
 مطرح میکند که با فلان صنم که شاید منظور شهریار نیز بوده است، آسایش بدن و گر آیش خاطر
 نداشته است و رندان زمینه ساخته اند و بر او هم بهتان زده اند :

شاه گیتی مرا گرامی داشت	نام من داشت روز و شب بزبان
گاه گفتمی بیا و رود بزن	گاه گفتمی بیا و شعر بخوان
سخنی باز شد بمجلس شاه	بیشتر بود از این سخن بهتان
سخن آن بد که باده خورده همی	به فلان جای فرخی و فلان

من این ابیات روان ولی کم ارز را در اینجا برای راهنمایی نسل جوان از حافظه
 می نگارم . ضمناً یاد آور میشوم که سالها پیش استاد زبان فارسی من در سال دهم دبیرستان این را
 جزء آثار بزرگ کشور باستانی ما شرح میداد و از بر کردن آن از وظایف ما دانشجویان بود.
 گویا غالب همدرسه‌های من کمتر به این سخنان گوش میدادند و سخت نمی گرفتند ولی
 ذهن ساده من در انجام این تکلیف کوتاهی نمی کرد . بهر حال سالها طول کشید تا من در
 ژرفا به این آثار که در کودکی آموخته بودم محک گذاشتم و نشخوار شکم بندگان را از
 آفریده شهریاران اندیشه جدا کردم .

از من دل‌تنگ نشوید. فرخی گفته‌های زیبا هم دارد ولی گفته‌های فرخی در اینجا مورد
 بحث من نیست و فقط در باب همین چند سطر گفته او ایراد را وارد دانستم
 این شعر سلیس فرخی در گورستان کامهای حیوانی مرده است و سخن عالی مسعود سعد
 بلند همت همچنان ستاره و آراز آسمان خراسان میدرخشد. غزل ساده سعدی هم عاشقان مهجور
 را همچنان هنوز دل‌داری میدهد .

۵ - تأثیر محیط

در شاهنامه گاهی آشکارا دیده میشود که فردوسی بناچار تا اندازه‌ای تحت تأثیر نظام
 اجتماعی فرهنگ ایران باستان یعنی فرهنگی که خودش در آفرینش آن سهیم بوده است قرار
 میگیرد . البته وقتی از داستان سرائی خاموش میشود و بتفکر فرو میرود باز مانند هر دانشمند
 اندیشمند متوجه میشود که مطلب باین سادگی نیست .

گاهی فردوسی با نهایت ایمان فرمولهای ساده عدالت اجتماعی را برقرار میداند .
 نکوئی را نکوئی پادشاه است و بدی را مکافات . ایمان او به این مقررات ساده بقدری قوی
 است که حتی قهرمانان محبوب خود را نیز هنگام بدکاری مکافات میدهد . رستم سهراب را
 ناجوانمردانه میکشد . اسفندیار روئین تن را بکمک نیرنگ سیمرغ از پای در می‌آورد . هنوز
 تیرگی چشم و سرخی خون اسفندیار در خلال ابیات شاهنامه مرئی است که رستم به نیرنگ
 برادرش در چاه جان می‌سپارد . رستم و رخش در چاه فرو می‌روند ولی در همان آنی که رستم در
 دهان چاه در کام مرگ فرو میرود با خدنگ برق آسا برادر خیانت پیشه را بدرخت کهنی که
 در پس آن پنهان شده است می‌دوزد .

افراسیاب دامادش سیاوش را سر می برد و مکافات او این است که کیخسرو و پرسیاوش
بشمیر هندی جدش افراسیاب را گردن میزند .

دردهن فردوسی رابطه انسان با جهان آفرینش تا اندازه ای روشن است چرخ عالم پیرو
حساب ساده ای در گردش است که در مذاهب اولین بشر ترویج شده است :

کنون روز بادافره ایزدبست مکافات بد را زیزدان بدی است
بکردار بد تیز بشتافتی مکافات بد را بدی یافتی
چنین گفت «دستان» که ایزد یکی است بتقدیر او راه تدبیر نیست

در این بیت مثل اینکه شاعر عبارت: المرء یدبر والله یقدر را پیارسی زیبا ترجمه میکند.
البته فردوسی هم مانند ما دیگر آن مدعی علم تمام و ایمان صد درصد بشناسائی قوانین
نیست . گاهی هم خود اذعان دارد :

چپ و راست هر سو بتابم همی سر و پای گیتی نیابم همی
یکی بد کند نیک پیش آیدش جهان بنده و بخت خویش آیدش
یکی جز به نیکی جهان نسپرد همی از نژندی فرو پژمرد

ولی این شکها و اعتراضات فردوسی آنقدر بارز و برجسته نیست .

حافظ هم تدبیر و اختیار را در برابر تقدیر و جبر ناچیز می شمارد و میگوید :

بر آن سرم که ننوشم می و گنه نکنم اگر موافق تدبیر من فقد تقدیر
یا : سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار در گردش اندر حسب اختیار دوست

رابطه انسان هم با جامعه بسیار روشن است . مثلاً دردهن فردوسی خردمند فرزانه رایزن
شاه میشود ، دانش خود را در بهبود جامعه بکار می برد ، در مدل ساده ای که از جامعه بشری در
ذهن فردوسی است جامعه از بهشت موعود یوتوپیا (Utopia) چندان دور نیست . در خاطر
حافظرنج دیده فراز و نشیب ساخته مدل جامعه بشری به افکار ما کیاول شبیه تر جلوه میکنند
میگوید :

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس

و: بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرح نو در اندازیم

و: تا بی سر و پا باشد اوضاع فلک زین دست

در سر هوس ساقی در جام شراب اولی

۶- نام نیک

نکته دیگری که در فردوسی بخلاف حافظ بچشم میخورد آرزو و سودای بی پایانی است
در جستن نام نیک و جاوید - که گاه و بیگاه از زبان قهرمانان شاهنامه فریاد میزند جز از نام
نیکی نباید گزید . همه کامها را باید فدای نام نیکو کرد:

چنین داد پاسخ که من کام خویش بخاک افکنم بر کشم نام خویش

فردوسی گاهی فرشته بی گناهی را می ماند که هر چه از تاریخ باستان خوانده و از

ترازوی عدل و داد شنیده بی کم و کاست پذیرفته است :

مرا سر نهان گر شود زیر سنگ از آن به که نامم بر آید به ننگ
به نام نکو گر بمیرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست

در هیچیک ارشاعران پارسی زبان چنین تلاشی برای نام نیک دیده نشده است در هر بخش و هر داستان شاهنامه غایت زندگی نام نیکو است. البته این از مظاهر عالی و زیبای شاهنامه است و بهیچوجه محل ایراد نیست و من آموختن آنرا به جوانان بخصوص در دوره دبیرستان توصیه میکنم ولی از نظر تجزیه و تحلیل فلسفی ناچارم که متذکر شوم که دید حافظ برابر فردوسی در این موارد همان دید مردم شهر آشوب ولولوش (Hippi) است در برابر مردم ظاهرالصلاح و آراسته که زندگیشان فدای پذیرش جامعه میشود. اما حافظ کهنه کار از این درجات و طبقه بندیها گذشته ورشته‌ها و قیده‌های جامعه را گسسته است و میگوید:

ار ننگ چه گوئی که مرا نام ز ننگ است

وز نام چه پرسى که مرا ننگ ز نام است
گاه اشاره می‌کند در سرای نیکنامی راه نداشته ولی آنجام گویا خبر مهمی نیست:
در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند گر تو نمی‌پسندی تغییر ده قضا را
استاد خویش میفرماید که اگر اجمارا بنام نیک هم رسیدیم آن را تصادف بدانیم.
با استغنائی رندان از نام نیک هم میتوان در گذشت:

نام حافظ رقم نیک پذیرفت ولی بیش رندان رقم سودوزبان این همه نیست
در انجمن خرد آسای فردوسی موبدان همه نیکخوی و پاک کردار و یزدان شناسند. در محفل میخوارگان حافظ هیچ اعتمادی بر این عالمان بی‌دل و کوه ته آستینان دراز دست نیست. اینها همانها هستند که چون بخلوت میروند آن کار دیگر می‌کنند. در آئین فردوسی سپهسالار از راه فرامیرسد، از اسب فرود می‌آید، ز و کهر و کلاه و کمر و غلام و کبیر شهبستان می‌بخشد. معدودی ناگهان سزاوار این همه بحشایش می‌شوند غالباً همه راضی و سادمان سر می‌برند. در حلقه رندان حافظ می‌محرومی است که در جام اهل هنر می‌ریزند، تنها عده‌ای مزورند که به ریا و تزویر بسرچشمه‌های جمال و قدرت رخنه میکنند. آنها اغلب همان نودولتان‌اند که نازشان بغلام ترك و استر است. اینها خامان‌ره نرفته‌اند.

فردوسی هنوز صدای غریو تهمتن بانگ فرماندهی گودرز و طوس و هیاهوی بارگاه کیخسرو و آوازمؤبدان زرتشتی رامی‌شنود بقول سعدی هنوز نگران است که ملکش باد گران است. هنوز چشم براه است که اسفندیاری ظهور کند:

مگر زو (ببیند) یکی شهریار که روشن کند نام اسفندیار
اما حافظ قرآن محمد؛ خونریزی سربازان، و سوسه زاهدان، تزویر وزیران زمان
مغول را دیده از این سوی روی گردان است و دیگر از آن سوی هم انتظاری ندارد:
کی بود در زمانه وفا جام می‌بیار تا من حکایت جم و کاوس کی کنم

من در جهانی که هر یک از دو گوینده توانا آفریده‌اند سیر و سفرها کرده‌ام. زیبایی‌های جهان فردوسی را ازماه تاماهی و ریزه کاریهای عالم حافظ را از مرکز خاک تا گنبد افلاک دیده‌ام. میدانم شما می‌خواهید که من از این دویکی را برتر و بزرگتر بخوانم اما اینها هر کدام عالمی مخصوص بخود دارند و من باین آسانی بشما نخواهم گفت که در حساب جمع و تفریق متخصصین

ادب کدامین برترند. تا شمارا از خامیها و تعصبا دور و با خود آماده همگامی و راهروی نیابم این رازهای ادبی را باشما درمیان نخواهم گذارد.

کوهسار هریک از این دو جهان دارای پستی و بلندی و قلعه‌های بابر فرورفته است. فردوسی شاعری است توانا که گوئی ارکان سنگ آهن استخراج میکند و آهن مذاب از کارگاه بیرون میدهد. او خانه و وسایل برم و رزم را از پولاد میسازد - شاعر تکه لوژیست قرن بیستم است که ده قرن یا بیشتر زود آمده است - بسیار مناسب است آنجا که فردوسی میگوید :

پی افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند

این مردهمه چیز را از پولاد ساخته است و از اینرو بمرور زمان سخن اوزنک نمی‌زند. بعلاوه فرمها و طرحهایش همه ساده و جهان‌پسند است. آن طرحها که امروز و فردا در جهان تکنولوژی بیش از دنیای قرون وسطی معمول خواهد شد. خلاصه دریک جمله فردوسی سخنگوئی است اندیشمند آفریننده خود آگاه. طرحهای ساده و پایدار و ترجمه‌پذیر .

حافظ شاعری است نقاش که تاریخ اجتماعی و فلسفی و مذهبی عصر خود را بر امواج دریای خیال رسم کرده است. فقط بعضی‌ها با ممارست و آشنائی زیاد میتوانند انعکاس این نقشهارا در ذهن خود ثبت کنند. ولی ریره کارهای پیچیده و ترجمه ناپذیر این کلک خیال‌اندیش از دید غالب مردم نهان است و نهان خواهد ماند :

اگر باور نموداری رو از صه تک جین برس

که مانی نسخه می‌خواهد ز نوك كلک مشکینم

خلاصه در يك جمله حافظ نقشندی است عاشق‌پیشه آفریننده ناخود آگاه نقشهای

پیچیده و آشفته .

۸- خرد و عشق

اندیشمندی شاعر را در اینگونه ابیات می‌توان دید که چرخ بر شده را و رای تأثرات و

و آلام و شادیهها و سود و زیادهای بشی میداند و میگوید :

یکی را ز خاک سیه بر کشد
یکی را ز تخت کیان در کشد

نه زین شاد باشد نه زان دردمند
چنین است رسم سپهر بلند

نظر همین گفته را از زبان حافظ بشنوید :

جهل من و علم تو فلک را چه تفاوت
آنجا که بصر نیست چه خوبی وجه زشتی

همانقدر که حافظ قرآن رند و لایابالی از عقل در گذشته و به آستان عشق رسیده است

فردوسی در دربار شاه حیات پای بند کار آزمونی دانش است . در فردوسی سادگی و راستی

ایران باستان (مانند حالات عمومی مردم صدر اسلام یا غالب مردم کنونی امریکای شمالی)

مستتر است با دانش و خرد ساده زیس ، میکنند ، يك نوع عملی و مفید بودن روشهای زندگی

Pragmatism را بر پیچیدگی هنری و ذوقی و فلسفی ترجیح میدهند . بخلاف حافظ که این

نقشهای ساده خرد را بدوی می‌انگارد و میگوید :

این خرد خام به میخانه بر
نقش می لعل آوردش خون بجوش

حافظ جهان را بمی لعل میخانه و خون دل حرمان دیده‌اش آغشته میسازد مطالب ساده

بیرنگ را پیچیده و ارغوانی میکند و در آن مرحله و عرصه است که هنرنمایی او آشکار میشود. عبارات و اصطلاحات مخصوص او در عالمی و رای جهان دانش گلستانی میآفریند که درش بروی همگان باز نیست: کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد.

با این حال کیرائی و رنگ آمیزی و گوناگونی گفتار حافظ طوری است که عارف و عامی را جلب میکند بسیاری از آنها که او را دوست دارند در کش نمی کنند ولی مانند مرید مجذوب مراد میشوند. همینقدر در آئینه حافظ بخشی از آروزها و زیستهای بدوی خود را منعکس می بیند چه بسا که این نقش خودشان است که مورد تعلق خاطرشان قرار گرفته. هر غزل او هر کجا هم آغاز است و هم انجام نه آغاز می پذیرد نه انجام.

در تالار سخنرانی فردوسی استاد با برنامه و انضباط مخصوص دانش باستان را از تاریخ و هنر و آداب زیست و حکمت و اخلاق و رزم و بزم از کوره مذاب آهن بیرون میریزد. از هیبت او جرأت و یارای دم زدن نیست با اینکه سخنش مانند همه اساتید مجرب و بزرگ جهان فرهنگ ساده و دلنشین است پایمردی و دانشجوئی در شاگردی او کار آسانی نیست.

پروفسور رضا

پاریس آذرماه ۱۳۴۸



خود بین

ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی (سوره علق قرآن کریم)

همه را پیش براند از چپ و راست .	ناگهان سیل دمانی برخاست ،
رفته رفته ز زمین اوج گرفت .	هر کران موج پی موج گرفت ،
بتك دره و بر خاك نشاند .	آنچه سنگین و گران بود کشاند
برد و بر ذروه کوهی بگذاشت .	و آن سبك خس که بفرق سرداشت .
نگهی کرد بزیر پایش	خس چو بر ذروه که شد جایش ،
یکسر از رتبه خود پائین دید .	همه را با نظر خود بین دید ،
باد افکند ز نخوت به بروت .	سخت بالید بخود زین جبروت ،
بر سر افرازان سر ور گشته .	کاین منم از همه برتر گشته ،
خویش را از همه برتر انگاشت .	چند روزی بکمان فری داشت ،
یاد بگذشته کجا دارد سود ؟	برد از یاد کجا بود و چه بود ،

رفته رفته کمر سیل شکست .	شد هوا روشن و توفان بنشست .
جایش آنجا که نبود آنجا ماند .	آب پائین شد و خس بالا ماند ،
دید همپایه او یکتا نیست .	چون ز بالا سوی پائین نگریست ،
آنچه رفته است فراموش گرفت	شاهد بخت در آغوش گرفت ،
از گلیم خود پا بیرون کرد .	خام طبعی طمعش افزون کرد ،
این قبا راست ببالای من است .	گفت با خویش که این جای من است ،
در خور این و بتر زین باشند .	ناسزایان که به پائین باشند ،
حالیا پیش من اینجا بودند .	ورنه گر در خور بالا بودند ،

بر آن خس بسر کوه رسید .	از قضا باد مخالف بوزید ،
پشت پائی زد و بر خاك افکند .	با یکی دست ز جایش برکند ،
باد نخوت ز سرش یکسره رفت .	از سر کوه پپای دره رفت ،
رفت آنجا که عرب نی انداخت .	وزش بادی کارش را ساخت .

استاد عبدالرحمن فرامرزی

تاریخ نیست مگر وقایع مکرر

دوست عزیز و همکار ارجمندم آقای یغمائی

مقاله آقای امان‌الله فرزند را خواندم. روانی سخن و شیرینی قلم و قوه استدلال ایشان در محادله و مغالطه مورد تقدیر من است و در بسیاری از مطالب ما با هم توافق داریم. هوش ملت یهود، برگزیدگی سران اسرائیل را من تصدیق دارم. اینها اروپائی هستند آرهم اروپائیانی که هیتلر ایشانرا بیرون کرد برای اینکه کار را از دست ملت آلمان گرفته بودند. یعنی اینها از برگریدگان ملل اروپا هستند ولی این صفات با ایشان حق میدهد که بیایند خانه مردم را از دستشان بگیرند.

اینها در فلسطین بسیار آبادی کرده‌اند ولی آیا آقای فرزند راضی می‌شوند که یکی از ایشان عاقل‌تر، عالم‌تر، و تمندتر و باسلیقه‌تر بیاید و خانه ایشانرا بزرور بگیرد، و برای خود آباد کند. عمارت خوب بسازد، در باغچه گل‌های الوان بکارد، و آنرا بیک بهشت مصفا مبدل سازد. و بعدا اگر ایشان اعتراض کنند مردم با ایشان بگویند بابا تو نابلق بودی، خانه خرابه‌ئی را از تو گرفته‌اند و به بهشت برین مبدل ساخته‌اند، توجه می‌گوئی؟ آیا ایشان این حرف را حساب میدانند و قبول می‌کنند؟

چنانکه من در شماره پیش یغمانوشته بودم روزیکه انگلیسها در فلسطین تشکیل حکومت یهودی دادند از یک ملیه نواندی ملت فلسطین بیش از هشتاد هزار یهودی نبود، و از قراریکه خودشان اعلا می‌دینند - و معلوم هم نیست صحیح باشد - امروز دو ملیون هستند که هر کدام تحت حمایت طیارات و کشتیهای جنگی و توپ و تانک متفین از کشوری آمده‌اند و مسلمانان را از خانه خود بیرون کرده‌اند و جای ایشانرا گرفته‌اند. کسیکه حرف از حق و عدل و انسانیت میزند چگونه چنین چیزی را روا میداند؟

در طرز عمل و تاکتیک اسرائیل و عدم فرماندهی عرب و حتمی غفلت و نادانی ایشان من مخالفتم با آقای فرزند ندارم. دلیل جهل ایشان همین بس که در یک چنین موقعی خودشان مثل گرگ و پلنگ توی هم افتاده‌اند و با تمام حسن نیتی که دولت و مامت ایران با ایشان نشان میدهند، از چندین دولت عرب فقط سه دولت در اینجا سفارتخانه دارند و بانی رابطه خود را با ماقطع کرده‌اند!

سر چه؟ برای چه؟

البته هر آدم نادانی که از برادر خود قهر میکند دلیلی پیش خود دارد ولی باید دید که آیا این دلیل منطقی هست یا نیست؟ ولی ملت ایران خودخواهی چندسر و سردار راپای ملت مظلوم مقصوب فلسطین حساب نمیکنند، و از استقبالی که از مقاله من دریغما کرد نشان داد که راجع به قضیه فلسطین چقدر حساس است.

ایشان نوشته‌اند که در آلمان با بعضی از اشخاص شرط بسته‌اند که عربها بیش از ده روز نمیتوانند جلو اسرائیل مقاومت کنند، و در واقع چهار روز بیش از حد مقاومت ایشان حدس زده‌اند. ولی من سه روز کمتر حدس می‌زدم.

یکی دوروز پیش از جنگ عرب و اسرائیل روزی نزد آقای نخست‌وزیر رفته بودم. در اطاق انتظار بودم که آقایان مسعودی و دکتر مصباح‌زاده وارد شدند، پرسیدم که شما برای چه آمدید؟ آقای مسعودی گفت احتمال دارد که جنگ بشود. آخر ما باید تکلیف خود را بدانیم و پیش‌بینی کنیم، ممکن است بمهام برسد. گفتم این جنگ سه روز بیشتر طول نخواهد کشید. گفت نتیجه؟ گفتم عربها شکست می‌خورند و جنگ تمام می‌شود. چون این حرف برخلاف انتظار او بود از من دلیل خواست و من دلیلش را گفتم که چون مقاله بدر از او خواهد کشید و هر چه بزبان سومی توان گفت بزبان قلم نمیتوان آورد، از ذکر آن صرف نظر میکنم.

تفرق عربها، عدم فرماندهی واحد ایشان و نداشتن هماهنگی چیزی بود که همه کس میدانست مگر کسی که از وضع خاورمیانه و منازعه سران عرب و عدم آشنائی اغلب ایشان بجهت‌های منظم اطلاعی نداشت.

سرهنگ سابق آقای نجاتی کتابی بنام جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل نوشته و طوری وضع آنجا و استعداد و تاکتیک طرفین را شرح داده که آدم وقتی آنرا می‌خواند خود را در میدان جنگ می‌بیند. این کتاب تا کنون هشت مرتبه تجدید چاپ شده و اینهم یکی از دلایلی است که ملت ایران چقدر به قضیه فلسطین علاقه مند است.

اینها نقاط اتفاق من و آقای فرزد است و اما نقاط اختلاف من و ایشان چیست؟ ایشان منکر این شده‌اند که شکست عربها بواسطه خیانت افسران خودشان و اطلاع اسرائیل از رمز وزارت جنگ مصر و اسرار نظامی او توسط رکن دوم ستاد ارتش انگلیس بوده است. ایشان که از شیوه قلمشان معلوم است که مرد بسیار مطلعی هستند لابد میدانند که مجله دیس اسپیکل مهمترین مجلات آلمان است که در بسیاری اوقات بدان استناد میشود. نویسنده این مجله روزهای جنگ در «تل ابیب» یا بقول اسرائیلیها در «تل اوئو» بوده و تفصیل این جنگ را نوشته. من این مجله را دارم که متن آلمانی آن گراور و کنار آن عبری ترجمه شده است و هر وقت ایشان بخواهند حاضرم بایشان نشان بدهم.

در این مجله چند نکته هست که بطور خلاصه عرض میکنم:

- ۱- اسرائیل بطور حتم بسوریه حمله میکرد.
- ۲- ولی حمله اسرائیل قابل جبران بود برای اینکه مصر از حیث نیرو بر اسرائیل برتری داشت.
- ۳- ناوگان امریکا در کنار اسرائیل لنگر انداخته بودند که اگر اسرائیل شکست خورد بوی کمک کنند.

۴- پیاده نظام مصر روز اول اسرائیل را بدو نیمه کرد بطوریکه موشه دایان خواست از ناوگان امریکا طلب یاری کند ولی عصر یکدفعه ورق برگشت.

۵- علت برگشتن ورق این بود که رکن دوی ستاد ارتش انگلیس رمز نظامی مصر را بدست آورده بود و در اختیار اسرائیل گذاشت و اسرائیل تمام ذخائری که قاهره برای ارتش

فرستاده بود در عرض راه گرفت و دیگر ارتش مصر يك قطره بنزين برای تانکها و عرابه‌های خود نداشت ، و اسرائیل با همان رمز بارش مصر دستور میداد بطوریکه افواج مصری اول دفعه خودشان یکدیگر را کوبیدند ، و بعد دستوری که بایشان میرسید نمیدانستند از قاهره است یا تل اوپو و هیچ حرکتی نمیتوانستند بکنند .

۶- دیر اشپیکل اظهار تأسف کرده که مردمیکه روی دریای نفت زندگی میکنند برای يك قطره بنزين شکست بخورند .

۷- جاسون ناصر را گول زد که باو گفت اگر شروع بحمله کنید عواقب کار خود را خواهید دید و مفهوم این حرف این بود که اسرائیل ابتدای به حمله نخواهد کرد .

۸- سفیر شوروی ساعت سه بعد از نصف شب ناصر را از خواب بیدار کرد و باو گفت که شما نباید حمله کنید .

۹- حالا خیلی زود است که ناصر از حقیقت حقه بازی و دورغ سازی سیاستمداران غرب سردر بیاورد .

اینها مطالب دیر اشپیکل است و علاوه بر آن آقای فرزد میدانند که کشتی امریکائی که بعدها اسرائیلیها ندانسته آنرا غرق کردند رادار مصر را خراب کرد ، و همین امریکای حفظ آسمان اسرائیل را تعهد کرده بود یعنی اگر طیارات عرب بر آسمان اسرائیل ظاهر می شدند امریکای آنها را میزد . بعد از این چه جای انکار است که امریکای انگلیس حداعلاهی مساعدت را در این جنگ با اسرائیل کرده اند ؟

راجع بتخلیه هندوستان مرقوم فرموده اند : « همه کس میدانند که علت تخلیه هندوستان توسط انگلیسها آن بود که اشغال هندوستان توسط قوای نظامی دیگر برای انگلستان صرف نمیکرد الخ ، نه ، خیر ، هیچکس چنین چیزی نمیداند جز بعضی رجال حکومتهای شرق که هر بلایی سر انگلیسها بیاید میگویند خودشان خواسته اند ، و برخی از ایشان معتقد بودند که حتی استالین و رجال حکومت شوروی را نیز خود انگلیسها گذاشته اند که آنجا را برای ایشان اداره کنند ، و من از یکی از رئیس الوزراهای اسبق شنیدم که هند الآن مثل دوپست سال قبل در چنگ انگلیس است و نهر و را گماشته اند که بدون درد سر آنجا را برای ایشان اداره کند و مرحوم دکتر مصدق میگفت که وزارت خارجه امریکای جزو انتلیجنت سرویس انگلیس است .

نه عزیزم ، انگلیس خودش نرفت اورا باد گنگ بیرون کردند . همانطوریکه اورا از مصر و عراق ، و فرانسه را از سوریه و الجزایر و ویتنام و تایلند بیرون کردند ، و نفوذ تمام دول مقتدر اروپا و حتی امریکارا از چین برچیدند .

میفرمایند : « تازه باید از یهودیها تشکر کرد که در مقابل ترعه سوئز توقف کردند در صورتیکه مسیر طبیعی و واقعی جنگ آن بود که بعد از رسیدن بر ترعه سوئز بلافاصله از آن عبور نموده و سه شهر پرت سعید و اسماعیلیه و سوئز را تصرف کنند . »

میتوانستند بکنند و نکردند ؟

عزیزم ، اسرائیل نیروی انسانی ندارد و وسعت خاک و کثرت جمعیت حسابی دارد . چین بچه چیزش مینازد که برای امریکای شوروی هر دو کرمی میخواند ؟

و اما بمب اتمی که بدان اشاره فرمودید اگر راست باشد که اسرائیل بمب اتمی دارد باید فاتحه همه ممالک خاورمیانه را خواند که لابد خانه بنده و جناب عالی نیز جزو آنها خواهد بود ، برای اینکه این دهن گشادی که اسرائیل دارد و برای بلعیدن همسایگان باز کرده و هیچ چیز مانع او نیست نه دزدیدن آدم از یک مملکت دیگر ، و نه حمله بیک فرودگاه بین المللی ، و نه کشر رفتن کشتیهای جنگی از بندر فرانس ، هر وقت قدرت پیدا کند بهمه کس و همدجا حمله میکند . مخصوصاً شیراز ما در خطر است برای اینکه تمام شعرای ایران شیراز را ملك سلیمان خوانده و تخت جمشید را مقرر سلیمان گفته اند و يك بيت از سعدی یا حافظ یا شاه نعمت الله ولی برای دست آویز او کافی است که آنجا را ادعا کند چنانکه پادشاه سابق عربستان سعودی نیز سفارش داده بود که خیبر ملك یهود بوده و باید بایشان پس بدهد .
يك جمله آقای فرزد را نفهمیدم و آن اینست :

« قبله مسلمانان قبل از کعبه بیت المقدس بود و حضرت رسول اکرم تا مدتها از منشی یهودی استفاده میکرد ، شاید مقصود از منشی « منشی » بدون نون بوده ولی استفاده حضرت رسول از منشی یهود نفهمیدم یعنی چه؟ محمد از همان منبعی وحی گرفته که موسی و عیسی گرفته اند و این ادیان همه دین خدائی است که بحسب تغییر زمان و ترقی فکری بشر تغییراتی و اصلاحاتی در آن بوجود آمده ، و چون محمد متمم و مکمل همان ادیان بوده طبعاً تا قبله دیگری برای او معین نشده بود میبایست همانجا را قبله قرار دهد که قبله پیغمبران قبل از او بوده است و این استفاده از منشی یهود یا منشی یهودی نبوده است . مگر ما منکر قدس بیت المقدس هستیم؟ اگر اینطور بود برای این تعصبی نداشتیم و بدست هر کس میافتاد برای ما فرقی نمیکرد .
میفرمایند : « جناب استاد یقین داشته باشید که من قلباً از گرفتاری و شکستی که نصیب برادران مسلمانان شده متأثرم »

مرحمت سرکار کم نشود ! و خدا سایه این برادری و مسلمانی را از سر مسلمانان کوتاه نکند !

جناب آقای امان الله فرزد چون شمارا نمیشناسم باین جهت با کمال عذرخواهی و پوزش طلبی از شما اجازه میخواهم که عقیده خود را صریحاً بگویم : من اینگونه اظهار مسلمانی را جزو تا کتیک صهیونیزم میدانم و اگر اشتباه کرده ام امیدوارم مرا ببخشید . ولی اینتراهم بدانید که من چندان میل نداشتم وارد این بحث شوم زیرا این امری است که باید شمشیر عرب و اسرائیل آنرا حل کند ، و قلم من و شما در آن کوچکترین اثری ندارد . خود شاعر عرب میگوید :

بيض الصفايح لاسود الصحائف فی متو نهن جلاء الشك والريب
یعنی شك و شبهه را دم سفید شمشیر روشن میکند نه صفحات سیاه نامه .

آذرخش

زند چون حلقه بردوش اژدر آسا دود تریا کم
«فریدون» بیندم آن یار و پندارد که ضحا کم
چوهر اندیشه از توفان جانم بردمد گوئی
به نیلی ابر افیون آذرخشی گرم و چالا کم
هزاران واژه درپیشم به کرنش سرفرود آرد
خدیو آسا چو برخیزد خروش طبع بی با کم!
مرا تا دوست مروارید پنهان در صدف داند
چه غم کز چشم دشمن خارپشتی خفته در لا کم
دل از عصمت فروشیهای این تردامنان خون شد
خوشا آغوش ناز آلود یاری پیرهن چاکم
گرم ای سرو بستانی ز گرداگرد خود رانی
زنی زین چنبر افشانی بخاکی تیره چون تا کم
مرا تا عشق و مستی شعله بردامان هستی زد
ز هر آسودگی دورم ز هر آلودگی پاکم
بلوطی سالخوردم وه که در این دشت بی پایان
به همسنگی برابر می نهد هر خار و خاشاکم
تو گر کوشی به دلجوئی بر انگیزی به خوشبوئی
ز خارستان خود روئی گلستانی طربنا کم
حریفان مرده پیش از مرگ وزین جادو که من دارم
به مردن نیز تا در شعر خویشم زنده بر خاکم

در خاک پاک

-۲-

دانشگاه کراچی نسبت به دانشگاههای دیگر پاکستان تاحدی جوان و تازه ساز است. این دانشگاه در ۱۹۵۷ یعنی حدود ۱۰ سال پس از پیدایش پاکستان پی افکنده شد. سنگ بنای آن - یا به قول خود پاکستانی ها - سنگ بنیاد آن تاریخ روز شنبه ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۷۶ قمری جنوری ۱۹۵۷ میلادی و امضای اسکندر مرزا دارد.

خود شهر کراچی هم نوحاسته و نوساخته است. این شهر پس از تقسیم هند و پاکستان پای تخت پاکستان شناخته شد و جمعیت آن در ظرف بیست سال از ۳۰۰ هزار به سه میلیون تن رسید. خودتان میتوانید حساب کنید که افزایش چنین جمعیتی در چنین مدت کوتاهی چه مشکلاتی - آنهم در یک پای تخت - بوجود می آورد. البته بسیاری از ساختمانها و باغها و پارکهای زمان انگلستان درین تغییرات مرکز ادارات و مقر سازمانهای دولتی پاکستان شد. باهمه اینها ناچار شدند برق آسا، ساختمان کنند و خانه بسازند و باز هم بگویند: کفاف کی دهد این باده ها به مستی ما.

اما تصمیم ناگهانی دولت پاکستان به انتقال پای تخت از کراچی به راولپندی مجدداً بسیاری از نقشه ها راعقیم گذاشت. گرچه هنوز مردم کراچی خواب پای تخت بودن شهر خود را - هر چند جزء احلام واضغات باشد - می بینند و گمان می کنند که باز هم این شهر موقعیت خود را هم از جهت سیاسی باز خواهد یافت.

بهر حال امتیاز بندر گاهی و موقعیت اقتصادی و تجارتی، و مأمون بودن این شهر از حوادث مرزی و جنگها و آشوبها زمین راطوری فراهم ساخته که سرمایه های پاکستان را از هر جا به این شهر میکشد و به کار و فعالیت وامی دارد. آخر این شهری است که لامحاله می باید در برابر بمبئی بندر بزرگ غریبی - هند - مقاومت و رقابت کند.

خانه فرهنگ ایران را جوانی بنام جوان و خانم جوانش به همراهی چند تن از استادان و معلمان اداره می کنند. کلاسها پر از محصل فارسی خوان بود و صدای الفباء از اطاقها بلند، مشکل مهمی که در مورد تدریس خانه های فرهنگ ایران در خارج کشور باید حل شود، تألیف کتابهای اختصاصی برای اینگونه دانشجویان خارجی است. این محصلین اغلب مردان سالخورده یا الاقل کارمندان جوان و درس خوانده و تحصیل کرده و بسا اوقات رجال سیاسی و کارمندان سفارتخانه ها و قو نسگیری های دیگر کشورها هستند که همه چیز می دانند و بسا کتاب خوانده و دیده اند و تنها نقص کارشان ندانستن زبان فارسی است. اینان وقتی میخواهند فارسی بخوانند باید با جملات «بابا نان داد، مادر آب داد» شروع کنند و جال آنکه میشد کتابهای اختصاصی برای اینگونه دانشجویان ترتیب داد.

چنانکه در دانشگاه تهران نیز چنین مسأله‌ای بود و گویا کم و بیش حل شده است . لازم می‌آید به تعداد محدود و معین هر ساله کتابهایی تألیف و چاپ شود که مطالبی مربوط به اوضاع اجتماعی و تاریخی و جغرافیایی ایران با تصاویر لازم و با عبارات ساده در برداشته باشد که نه تنها تحصیل فارسی به صورت مضحك شروع نشود، بلکه هر ساعت وقت آنان که صرف میشود مطلبی آموختنی نیز دربارهٔ کشوری که مورد علاقهٔ آنهاست به آنان یاد دهد .

البته در پاکستان خواسته‌اند کتابهایی درین مورد تألیف کنند، این کتابها بعضی مثل کتابهای غلام سرور چاپ خوب نخواهد داشت. چون تیراژ و فروش زیاد نیست و چاپخانه‌ای مثل چاپخانهٔ افست برای چاپ آن کار نکرده است، بعضی هم مثل کتاب «انشای ماهر» از کتابهایی است که در دانشگاه ادبیات تهران هم خواندن آن مشکل است، مجموعهٔ مکاتیب بی‌سروته قدیمی، با انشای قرن‌ها پیش و روش ترسل نویسی و ترسل خوانی قدیم بدین طریق طبعاً قابل استفادهٔ فارسی خوان نخواهد بود .

جالب اینست که نشریات تازهٔ وزارت آموزش و پرورش که تحت عنوان «پیک» منتشر میشود از نوع بهترین و سالی است که در خارج، طبقات مختلف میتوانند از آن استفاده کنند و کوشش بی‌دریغ چندماههٔ این مؤسسهٔ «تازه‌زا» سخت مورد استقبال فارسی‌خوانان خارج قرار گرفته است .

درین مورد پیشنهاد من اینست که وزارت فرهنگ و هنر و وزارت آموزش و پرورش و شاید هم دانشگاه مشترک اقدام کنند، وزارت آموزش و پرورش از جهت اینکه سازمان مجیزی برای تألیف کتابهای درسی دارد و شه‌الله درین دو سال اخیر کتابهایی چاپ کرده است که در کشورهای آسیایی بلاروپائی از جهت چاپ و رنگ و حروف و قطع و صحت بی‌نظیر است، وزارت فرهنگ و هنر نیز از جهت اینکه سرپرست مراکز فرهنگی ایران در خارج از کشور است و مزاج مردم هر ناحیه را بهتر میداند و در باب میزان چاپ (تیراژ) و نحوهٔ تقسیم و استفاده از کتابها صاحب‌نظر است. با این مقدمات شاید بتوان چندجلدی کتاب چاپ کرد که فی‌المثل سفیر کانادا در ژاپن و وابسته فرهنگی روسیه در اندونزی و رجال پاکستان و هند، وقتی می‌خواهند فارسی بخوانند، پیش‌زن و بچه خود از تکرار جمله‌ها و ترجمهٔ آن خجالت نکشند .

* * *

شعبه تاریخ دانشگاه کراچی دست به يك ابتکار تازه زده و آن جمع‌آوری اسناد و اوراقی است که مربوط به حزب مسلم ليك و تشكيل دولت پاکستان و خصوصاً یادداشتهای خاص «محمد علی جناح» قائداً عظم است. کوششهای این مردم به همراه چند تن از یاراناش برای سروسامان دادن مسلمانان در شبه قاره از سالها قبل از استقلال شروع میشود. او حتی در حوالی ۱۹۲۰ در لندن ضمن مذاکره با مقامات انگلیسی و هندی به توافقهایی رسید، درین کوششها سر محمد شفیع، محمد علی جناح، غزنوی و آقاخان محلاتی پی‌جویی بسیار داشتند. اما بهر حال، نتیجهٔ قطعی در ۱۹۴۷ بدست آمد که پاکستان به صورت مملکت خاص از هند جدا شد و مسلمانان در آن‌جا جای گرفتند، جایی که گمان داشتند بتوانند «به آزادی به انجام فرائض مذهبی» پردازند. بهر حال پس از بیست سال هم‌اکنون دانشگاه کراچی تمام نامه‌ها و مکاتبات و اسناد مربوط به تشكيل دولت پاکستان را جمع‌آوری کرده و چند تن دختران و پسران دانشجو و معلمان جوان

زیر نظر گروه تاریخ به تنظیم و ترتیب و حفظ این اسناد و ایجاد «آرشیوم ملی پاکستان» مشغول شده‌اند، کاری که در آینده‌ای نزدیک، ذخیره‌ای بزرگ برای اهل تاریخ و گروه مورخان آن کشور فراهم خواهد کرد و تاریخ تأسیس پاکستان بر طبق اسناد متقن نوشته خواهد شد و کوشش فرد کسانی را که درین نهضت بزرگ دست داشته‌اند روشن خواهد نمود.

درینجا من بیاد مشروطیت خودمان افتادم. مشروطیتی که بیش از شصت سال از شروع آن نگذشته اما امروز اسناد بسیار کم و محدود و معدودی از آن باقی مانده و حتی اسناد مجعول آن کم و بیش بر اسناد حقیقی افزونی می‌گیرد، واقعا آیا موجب شرمندگی نیست که ما حتی اصل فرمان مشروطیت را هم در بایگانی مجلس خود نداریم؟ اما هر چه بخواهید اسناد حقوق و لیست اضافات و فوق‌العاده در بایگانیها ضبط و نسخه‌های متعدد رونوشت‌های شناسنامه و ابلاغ‌های رنگارنگ قفسه‌ها را پر کرده است.

موزه کراچی مملو از آثار تاری است که در موهنجودارو و تاکسیلا از زیر خاک بدر آورده‌اند. این آثار کم و بیش پیوستگی با تاریخ پیش از اسلام ایران نیز دارد. از آن جمله دو مجسمه زن پارتی از تاکسیلا بدست آمده که گمان من اینست که متعلق به اناهیتا - خدای آب و باران و انوئت - باشند.

آثار بعد از اسلام آن که بکلی با آثار ایرانی مشترک است.

فهرستی از آثار موزه‌های پاکستان آقای جوان تهیه کرده است که قریب ۹۰۰ نوع آن مربوط به ایران میشود. کتابهای خطی فارسی در کتابخانه موزه قابل توجه است، و این غیر از ۱۲ هزار میکروفیلمی است که در دانشگاه کراچی از کتابهای فارسی وارد و عربی در خارج از پاکستان - از جمله انگلستان - تهیه کرده‌اند و باز این غیر از خطوط و مرقعات و فرمائیهایی است که در گوشه و کنار جاهای تاریخی آن سامان میتوان یافت یا در خانه‌های متعینین میتوان دید.

* * *

وقتی به يك اداره یا مؤسسه ملی در کراچی وارد میشوید، نخستین چیزی که جلب نظر شمارا خواهد کرد، وجود تعدادی گویچه‌های شیشه‌ای خوش رنگ است. در داخل این گویچه‌ها معمولاً يك گل یا غنچه زیبای سرخ رنگ یا حیوان کوچک خوش نما ساخته و کار گذاشته‌اند، این گویچه‌ها که روی هر میز پنج تا و شش تا هست - و من بر روی میز استاد مشتاق حسین قریشی رئیس دانشگاه کراچی نیز دیدم، گوئی به چه کار آید، و چیست که تا این حد مورد احتیاج و جزء لوازم کار هر مؤسسه است؟

تعجب نکنید. در کراچی اطاقها طوری ساخته شده که حتماً باید کوران داشته باشد تا در ماههای گرم همه پنجره‌ها را بگشایند و راه را برای عبور باد جان بخش باز کنند، علاوه بر آن بادزنهای سقفی پرنیر و بادزنهای روی میزی - علاوه بر کولرها - دائماً یعنی سالی حداقل ده‌ماه باید کار کنند. درین صورت معلوم است که تکلیف نامه‌های اداری که روی میز اشخاص خواهد بود چه خواهد شد! برای محفوظ ماندن از آسیب پشت پای جریان این بادهای ناچار باید همیشه وزنه‌هایی بر روی کاغذها نهاد، و با این حساب، نیاز به وجود این گویچه‌های ظریف شیشه‌ای خوش رنگ خوب احساس میشود.

باکمال علاقه‌ای که به دیدن پاکستان شرقی داشتم، به غلت مختصر کسالتی، صرف نظر کردم. بلیط هوا بیمائی تبدیل به کراچی- لاهور شد و ما به التفاوت آن را حساب کردند. آقای سمیع الدین رئیس روابط دانشگاه مرا به فرودگاه رساند. هواپیما حدود ساعت ۱۰.۵ در لاهور به زمین نشست.

شهر لاهور دره‌العقد ایالات پاکستان است. این شهر در طی قرون لاف همسری و رقابت با دهلی و دکن می‌زده، اغلب پای تخت دوم و گاهی پای تخت نخستین بوده و از حیث آب و هوا و آبادانی بر بیشتر شهرهای شبه قاره برتری دارد.

دانشگاه پنجاب که میزبان من بود، از قدیمیترین دانشگاههاست و قرار است یکی دو سال دیگر جشن صدمین تأسیس بعضی سازمانهای وابسته به آن گرفته شود.

از مهمترین قسمتهای این دانشگاه عظیم، بخش «اورینتل کالج» است که در واقع «مدرسه شرقی» میتوان آنرا ترجمه کرد. گروه ادبیات زبان فارسی درین بخش است و از مهمترین پایگاههای زبان فارسی در آن حدود بشمار میرود. اعضاء مهم این گروه عبارتند از دکتر وحید قریشی، دکتر عبدالشکور احسن، دکتر ظهورالدین احمد، دکتر وزیر الحسن عابدی، دکتر اکرم شاه (متخلص به اکرام) و دکتر بشیر حسین و دکتر احمد پناهی (ایرانی) که همه این جمع زیر نظر پروفیسور محمد باقر انجام وظیفه می‌کنند.

لاهور را میتوان از جهت آثار تاریخی «اصفهان پاکستان» لقب داد منتهی با مقیاس بیشتری از جهت جمعیت، برای بازدید از این آثار مدتها وقت لازم است. آقای دکتر سید سرور حسین رئیس روابط عمومی دانشگاه، وسیله این بازدید را طی برنامه بسیار دقیقی برای من مهیا فرمود. نخستین روز به دیدار خانم مریم بهنام رفتم، زنی است ایرانی از اهالی بندرعباس، مسلط به زبان اردو و انگلیسی، شوهر را در بندرعباس به «آب خنک خوردن»، گذاشته و خود و بچه‌ها در لاهور به «آب باریک، رودخانه راوی!» ساخته، مرد مردانه خانه فرهنگ ایران را اداره می‌کند.

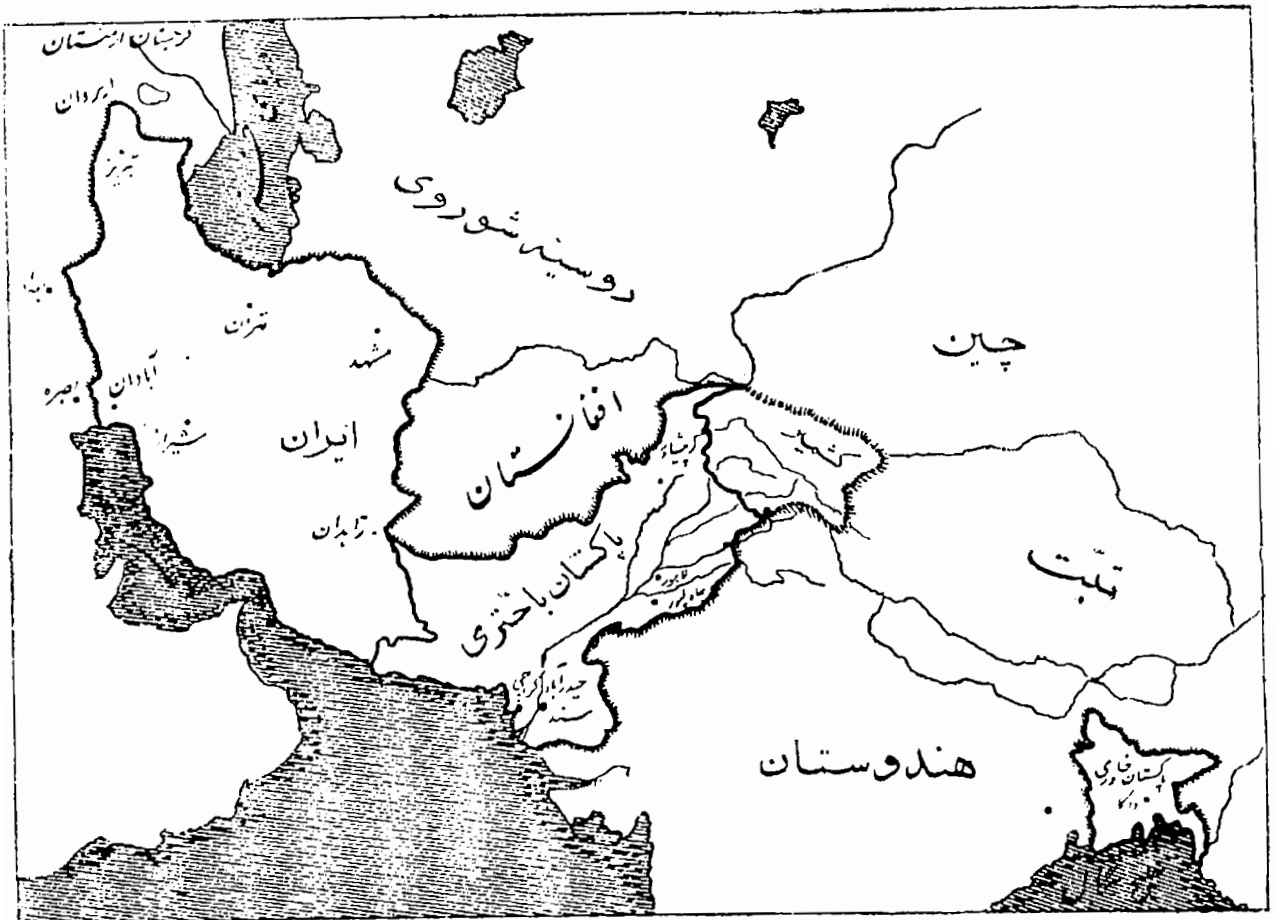
خانه فرهنگ ایران دو مرکز در لاهور دارد، یکی در خیابان بزرگ اصلی شهر که بنام «مال روط» معروف است و دیگری در محله‌ای تازه ساز که به نام «گلبرگ»، خوانده می‌شود.

در پاکستان نامهای خیابانها و محلات اغلب فارسی و صورت اصیل کلمات قدیم است. خیابانهای بزرگ دو طرفه را شاهراه می‌نامند، همان که ما امروز «اتوبان» می‌گوئیم! بنده برای نمونه و محض تفریح دوستان، چند جمله و عبارت فارسی را که در آنجاها بکار می‌برند و واقعاً برای ما تازگی دارد در اینجا ذکر می‌کنم که ببینید زبان فارسی در زبان اردو چه موقعیتی دارد و به قول معروف چه رلی بازی می‌کند. نخستین چیزی که در سر بعضی کوچه‌ها می‌بینید تابلوهای رانندگی است.

در ایران اداره راهنمایی و رانندگی بر سر هر کوچه‌ای که نباید از آن اتومبیل بگذرد مینویسد: «عبور ممنوع» و این هر دو کلمه عربی است، اما در پاکستان گمان میکنید تابلوچه

باشد ؟ « راه بند » ! فارسی سره سره و مختصر و مفید « حدا کثر سرعت » را در آنجا « حدا کثر رفتار » تابلو زده اند ! و « توقف ممنوع » را « پارکینگ بند » اعلام کرده اند تا کسی که مرا به قونسلگری ایران در کراچی می برد کمی از قونسلگری گذشت خواست به عقب برگردد ، یکی از پشت سر به او فرمان میداد ، در چنین مواقعی ما میگوئیم : عقب ، عقب ، عقب ، خوب ! اما آن پاکستانی میگفت : واپس ، واپس ، بس ، و این حرفها در خیابانی زده شد که به « شاهراه ایران » موسوم است .

این مغازه‌هایی را که ما قنادی میگوئیم (و معلوم نیست چگونه کلمه قند صیغهٔ مخالفه و صفت فاعلی قناد برایش پیدا شده و بعد محل آنرا قنادی گفته اند یعنی غلط اندر غلط ؟) آری این دکانها را در آنجا « شیرین کده » نامند ! از اسم روزنامه‌های معتبر میگذریم که بنام « ستاره کراچی » ، « آغاز » و « امروز » و « شیعہ » و امثال آن منتشر می‌شوند . آنچه ما هنگام مسافرت « اسباب و اثاثیه » می‌خوانیم ، در آنجا « سامان » گویند . سلام البته در هر دو کشور سلام است اما وقتی کسی به ما لطف می‌کند و چیزی می‌دهد یا محبتی از ما می‌دارد ، ما اگر خودمانی باشیم میگوئیم : ممنونم . متشکرم ، اگر فرنگی مآب باشیم میگوئیم « مرسی » اما در آنجا کوچک و بزرگ ، همه در چنین موردی میگویند « مهر بانی » ! و قعاً بهتر از این تمبیری برای ابراز تشکر دارید؟ ما اصرار داریم که بگوئیم پارک پهلوی و پارک فرح و پارک ولیعهد و پارک بیاوران و پلاک هم روی آن زده‌ایم ، اما آنها بزرگترین پارک شهر خود را « جناح باغ » تابلو زده‌اند .



جالبترین اصطلاح را در آنجا من برای مادر زن دیدم ، آنها ، این موجودی را که ما مرادف با دیو وغول آورده ایم ، «خوش دامن» گفته اند . واقعا چقدر دلپذیر و زیباست! آنچه ما شلوار گوئیم در آنجا «پاجامه» خوانده میشود . در پيشاور تا بلو زمین برای فروخت ، صدها جا دیده میشود . این قطار سریع السیر علیه ما علیه را در آنجا «تیز خرام» می خوانند!

گمان نکنید که زبان اردو از فارسی دوراست ، بعضی جاها صدی هفتاد کلمات فارسی است و فقط ترکیبات و بعضی افعال و اضافات صورت اردو دارد، بنده برای تفریح یکی دو تا بلو از طبای لاهور را که به زبان اردو اعلان شده بود ، و این اعلانات را بیشتر به درختها کوفته بودند درینجا نقل میکنم :

« حکیم عبدالجبار ، هر قسم نزاله ، زکام ، بواسیر ، مردانه پوشیده امراض ، کاشرطیه علاج ، ! لابد متوجه شدید که مقصودش علاج چه امراضی است : «آن مردانه پوشیده امراض همین امراض مقاربتی خودمان است ! و تنها حرف «کا» درینجا هست که خارجی است و معنی « به » میدهد !

تا بلو دیگر : « لقمان حکیم ، نامردی کاشرطیه علاج کراتین » ! و این کلمه نامردی همان اعلانی است که بارها در روزنامه های خودمان به عنوان «ضعف قوه باه» چاپ می کنند؛ و بهتر از همه اینها تا بلو طبیبی بود بدین عنوان «مطب همدرد» !:

من بر اثر علاج خود چون کوشم ؟ کانکس که طیب ماست بیمار شده است !

فاتحه دیدار آثار تاریخی لاهور ، برای هر فارسی زبانی ، زیارت مزار اقبال لاهوری است . اقبال معجزه زبان فارسی در قرن بیستم است . قری که زبان انگلیسی دایره نفوذ خود را تا به آنجا کشانده که در دانشکده های شهر سعدی و حافظ نیز بعضی دروس به زبان انگلیسی القاء میشود ، آری در چنین قری ، در سرزمینی که زبان انگلیسی فارسی را می بلعید و رنده میکرد ، مردی لطیف ترین افکار قرن را که پایه گذار ملیت و هویت پاکستان است به زبان فارسی بیان داشت .

سنگهای مرمر قبر اقبال ، به تابناکی اندیشه او ، و به نازکی گفتار و شعر او بریده شده است : سپید و شفاف . این سنگها را اعلی حضرت محمد ظاهر شاه برای قبر اقبال هدیه کرده است . محوطه مزار چندان وسیع نیست . چند شعر لطیف از اقبال بر سنگها کنده شده است اقبال شاعر پاکستانی مدحهایی هم دارد و این مدحها در حق پادشاهان افغان است . لابد ادای این سنگها پاسخ حقیقت شناسی آن گفتار باید بوده باشد . سید جمال الدین اسدآبادی نیز در اقبال اثر گذاشته اما شعر اقبال در سرزمین پاکستان - خصوصا پنجاب و لاهور - در حکم رکن احد و ناب اشد زبان فارسی است و بهر حال ما ایرانیان نیز ، خوب بود در مزار اقبال ، از جهت حقیقت شناسی یادبودی داشتیم و این یادبود میتواند قطعه ای از اقبال باشد که بر قالیچه بافته و در آنجا آویخته شود یا برگزیده ای از دیوان او باشد که با نفاست تمام چاپ شود و هر کس مزار اقبال را زیارت می کند يك جلد از آن به رایگان دریافت کند . این کوچکترین حقیقت شناسی است که ما می توانیم در قبال محمد اقبال داشته باشیم .

(ناتمام)

نظری به وقایع قرن اول هجرت*

در قرن اول هجری مسلمانان با حوادث دل خراش و تکان دهنده‌ای روبرو گشتند که هر یک در نوع خود غیرمنتظر بود و از این حوادث اثراتی در جامعه اسلام بجای ماند که بسا سپری شدن روزگار محو نمی‌شود و خاطره آن از اذهان مسلمانان دور نمی‌گردد. از جمله این حوادث واقعه طف و کشته شدن سیدالشهدا علیه السلام و قتل دسته جمعی فرزندان و یاران اوست. اما شهادت علی علیه السلام بعلت اسباب و عواملی چند از دیگر حوادث این قرن ممتاز است و بدین جهت اهمیت این واقعه در عالم اسلام بیشتر و تبعات و نتایجی که بدنبال داشت چشمگیرتر است.

قتل‌های سیاسی که در فاصله‌های سال بیست و سه تا سی و پنج هجری روی داد معلول سلسله‌ئی از انقلابات و ناخشنودی‌ها و عدم تعادل وضع اقتصادی بود که در اجتماع مسلمانان پدید گشت، طرح این انقلابات در مدینه، بصره و کوفه ریخته شد. شهادت سیدالشهدا علیه السلام بدنبال مقدمات و حوادثی بود که چنین نتیجه‌ئی از آن مقدمات انتظار میرفت. امام حسین حکومت اموی و دستگاه مدعی خلافت دمشق را صالح برای زمام‌دارای مسلمانان نمی‌دانست و حاضر به همکاری با یزید و قبول حکومت او نبود و طبعاً جدالی باید بین حق و باطل درگیرد. آنگاه واقعه کربلا شصت و یک سال پس از هجرت پیغمبر و نیم قرن پس از رحلت آن حضرت روی داد. در این عصر اهل صحابه رسول اکرم تقریباً پایان یافته بود و از کسانی که بدرک محضر آن حضرت ناآل شده بودند جزعه‌ای معدود زنده نبودند آنان هم پراکنده در شهرها پسر میبردند و در جامعه اسلام اثر فراوانی نداشتند. نسل مسلمان که در سال شصت و یک هجری سنین زندگانی بین سی تا سی و پنج سال بود از کسانی تشکیل میشد که در نیمه دوم خلافت عثمان متولد شده و در حین انتخاب علی علیه السلام کودک بودند و در سلطنت معاویه پرورش یافتند.

اینان سالها پس از عهد رسول اکرم و خلفای راشدین وارد اجتماع مسلمانان شدند و شاید اکثریت آنان شرایط امام و شایستگی او را چنان که بساید نمی‌دانستند و از کیفیت انتخاب خلفای راشدین ناآگاه بودند. آنگاه سلطنت دمشق و حکومت کوفه تا توانست وسیله برانگیخت که قیام سیدالشهدا را خروج بر خلیفه مسلمانان بشناساند و آنرا محکوم کند. اما این عوامل و مقدمات بهنگام شهادت علی علیه السلام موجود نبود. امیر المؤمنین در سال چهارم هجری در مسجد مسلمانان بهنگام ادای نماز صبح بدست کسی که خود را مسلمان میدانست و بزعم خویش برای رضای خدا برخاسته بود. با قتل غیله یعنی ترور که در دین اسلام ممنوع است شهید گردید. علی بهنگام شهادت، خلیفه مسلم مسلمانان بود آنهم خلیفه‌ئی که قطع نظر از نص صریح رسول اکرم با رای عمومی و تقریباً با اتفاق آرا بخلافت رسیده بود و جز سرزمین

شام تمام قلمرو اسلام بریاست او اعتراف داشتند و امر او را مطاع و مخالفت او را حرام میدانستند. کسی که اقدام بقتل علی کرد از مردم شام نبود و بهواداری معاویه چنین کاری را نکرد بلکه از معاویه هم بیزار بود و او را شایسته خلافت مسلمانان نمیدانست، پس این سؤال پیش میآید که شهادت علی علیه السلام معلول چه علت یا عللی بوده است. بارها شنیده ایم که ابن ملجم قاتل علی بخاطر عشق زنی قطام نام ارقبيله تمیم الرباب برای چنین جنایتی آماده شد و قطام که کسان او در جنگ نهران کشته شده بودند شرط زناشوئی خویش را با پسر ملجم کشتن علی علیه السلام معین کرد ولی آیا میتوان گفت دل بستگی به زنی زیبا مردی را وادار بقتل امام مسلمانان میسازد؟ آیا غریزه حیوانی چنان چشم ادراک این مرد را بسته بود که بعواقب عمل زشت خود نمی نگریست؟ و با آنکه میدانست یا قویا احتمال میداد که پس از انجام این کار جان خود را بر سر آن می نهد باز هم بدنبال دل و درپی ارضای شهوت خود میرفت؟. مسلمانان هر اندازه هم از مواهب عقلانی کم بهره باشد بسائقه غریزه نفسانی و تمایل بزندگان خویش این چنین اقدامی نسجیده را مرتکب نمیشود. در درون تیره تبهکاری که کمر قتل پیشوای مسلمانان را می بندد آنهم پیشوائی که مخالف و موافق در تقوی و زهد او یک دل و یک زبانند باید انگیزه و عواطفی را جستجو کرد که طبیعت او را از قضاوت مستقیم منحرف کرده و حقیقت را در چشم وی واژگونه جلوه داده است تا آنجا که حکومت چنین امامی را برای جامعه مسلمانان قانونی و مشروع نمیدانند و کشتن او را صواب می پندارند و بهمرگ احتمالی یا مسلم خود که بدنبال چنین تهوری خواهد بود وقتی نمی نهد. اینها نکات و عواملی است که شهادت علی علیه السلام را آنچنان که گفتیم از حوادث دیگر ممتاز میکنند. اما اینکه چرا باید چنین حادثه‌ئی در جهان اسلام پدید آید؟ چرا دینی که بصراحت به پیروان خود امر میکند که از خدا و رسول و ولی امر اطاعت کنید مردی را در دامان خود می پروراند که بقتل ولی امر مسلمانان برخیزد و از کرده خود هم پشیمان نباشد؟.

بررسی این موضوع نیازمند مطالعه دقیق پیرامون وضع اجتماعی و سیاسی مسلمانان در مدت نیم قرن از گذشت زمان است. ما باید از آغاز ظهور اسلام تا سال چهارم هجری پاپیای تاریخ پیش بیاییم و حوادث این مدت را جدا جدا بررسی کنیم تا بعلت بروز چنین حادثه مخوف پی ببریم. میدانیم که دین اسلام در سرزمین حجاز نشأت کرد در آن وقت سه چهارم مردم این سرزمین چادر نشین بودند. زندگی چادر نشینی و زیستن در صحراهای گسترده و زیر آسمان صاف طبیعت را پیش از آنکه پابند منطق شود مغلوب عواطف و احساسات میکند شرایط زندگی در چنین محیط دو صفت متناقض در مردم آن پدید آورده بود بزرگ منشی و آزادگی و کرامت نفس از یک سو؛ سخت دلی و بی باکی و رام نشدن در مقابل قوانین مدنی از سوی دیگر، نوسانات تغییر نفسانی در چنین اجتماعی در حد افراط و تفریط است عرب چادر نشین گاه همه هستی خود را در پای مهمان ناخوانده می ریزد، و گاه بر سر مختصر تجاوز از جانب همسایه بقتل و غارت می پردازد آنهم قتل و غارتی که افراد خانواده نسلی بعد از نسل دیگر آنرا از یکدیگر بارت می برند.

دین اسلام در مدتی کوتاه موفق شد این دو جنبه نفسانی و متمایز و متضاد با یکدیگر را در جانب سعادت اجتماعی مردم جزیره العرب مهار کند. جنبه عاطفه و فداکاری این مردم بصورت

از این موقعیت استفاده کردند و بر بیت المال مسلمانان دست انداختند. بعضی از بزرگان صحابه نیز به تن آسانی و مال اندوزی گرائیدند. طبیعی است که وقتی عدم تعادل اقتصادی در چنین اجتماع آماده انفجار پیش آید گرونی و انقلاب را نزدیکتر میکند. چنانکه در تاریخ خوانده ایم در سال سی و پنجم هجری مقدمات انقلاب و خروج بر خلیفه وقت در مصر و کوفه و بصره پی ریزی شد و دامنه آن بمدینه کشید. اما این انقلاب بیشتر بر اساس عدم تعادل وضع اقتصادی بود، مقدمه انقلابات فکری بعدها در کوفه طرح شد.

میدانید که در سال هفدهم از هجرت پیغمبر عمر بخاطر اینکه رابطه سر بازان مأمور سرزمین ایران بامر کز فرماندهی در مدینه محفوظ باشد دستور ساختن شهر کوفه را داد. این شهر ابتدا پادگان و مرکز نیروی جنگی بود. اما دیری نپائید که اقوام گوناگون بدان جا هجوم آوردند و در نتیجه محلی برای انعکاس عقاید و تمایلات متضاد فکری و سیاسی شد. علی علیه السلام این شهر را بخاطر موقعیت سیاسی و نظامی که داشت مرکز خلافت خود کرد و نباید فراموش کنیم که در این تاریخ عمان تضادهای فکری و مناقشات مذهبی و مباحث سیاسی اندک اندک در این شهر قوت می یافت. در اینجا باید دنباله این سخن را رها کنیم و بموضوع دیگری بپردازیم میدانید که از سال یازدهم تا چهارم از هجرت چهارتن پس از رسول اکرم خلافت مسلمانان را عهده دار شدند ابو بکر بن ابی قحافه، عمر بن الخطاب، عثمان ابن عفان، و علی بن ابی طالب علیه السلام و باز میدانید که مقدمات رسیدن هر یک از این چهارتن بخلافت بادیگری فرق دارد ابو بکر را کسانی که در ثقیفه بنی ساعده گرد آمده بودند بخلافت گزیدند، عمر را ابو بکر برگزید عثمان را شورای شش نفری که بامر عمر انتخاب شده بود تعیین کرد، علی علیه السلام را اجتماع مهاجر و انصار در مدینه بخلافت برگزید.

این ناهماهنگی در طرز انتخاب خلیفه به نوبه خود یکی از موضوعاتی بود که مشاجره و جنجالها را بدنبال داشت و گفتگوها و بحثها پیرامون آن آغاز شد. آیا مالک انتخاب خلیفه چیست؟ اگر انتخاب حق مسلمانان است و اگر برأی مهاجر و انصار بسته است چرا عمر را ابو بکر انتخاب کرد و چرا عثمان را شش تن منتخب از جانب خلیفه وقت انتخاب کردند؟ اگر حق الهی است پس عمر و شورا چنین اختیاری را نداشتند می بینید که هر یک از این گفتگوها در جامعه مسلمانان بی سابقه است و کمتر بن اثر آن اینست که در سداستوار حالت تسلیم و رضا برابر مسائل دینی که در عصر رسول اکرم وجود داشت رخنه پیدا شود گروهی از مسلمانان در این سالها بخود حق میدادند و ارا از حدود تکالیف شخصی فراتر بگذارند و درباره خلیفه مسلمانان و انتخاب او و حدود اختیارات وی مناقشه کنند. هنگامیکه علی علیه السلام در سال سی و پنجم هجری بخلافت رسید دو تن از بزرگان صحابه که انتظار رسیدن بمقامی عالی و شریک در اداره امور مسلمانان را داشتند و از علی روی موافق ندیدند از مدینه به بصره رفتند و با استفاده از همکاری عایشه زن پیغمبر جنگی را آغاز کردند این جنگ هر چند بظاهر بسود مرکز خلافت پایان یافت اما در حقیقت مقدمات تازه ای اختلاف را بین دسته های مسلمان فر هم ساخت.

در جنگهای سابق مسلمانان می دانستند یا کافر می جنگند اما در جنگ بصره هم نبرد آنان اهل قبله بود و باز این بحث را بمیان آورد که طلحه و زبیر و پیروان ایشان اگر مسلمانند چرا باید با آنان جنگید و اگر مسلمان نیستند چرا در جنگ با آنان مانند کافران

برادری اسلامی تجلی کرد و روح خشن و جنگجویانه آنان بجای پرداختن بجنگ های قبیله ای بمیدان نبرد و جهاد در راه دین رهبری شد. خویشاوندکشی جای خود را به کافرکشی داد، نتیجه ای که ثمرات جنگهای ایام جاهلیت را دارا بود اما تبعات آنرا که پیدایش دشمنی خانوادگی است همراه نداشت. هنگام ظهور اسلام اکثریت قریب به اتفاق مردم جزیره معتقدات مذهبی که بر اساس منطق و دلائل کلامی باشد نداشتند. خداپرستی آنان بت پرستی بود بی آنکه درباره چگونگی پرستش بت بحث و مناقشه کنند و یا بدلیل منطقی متوسل شوند. با ظهور اسلام و قبول این دین مبین حالت تسلیم و رضای کامل در مقابل رسول اکرم و قرآن کریم برای ایشان پیداشد. آنچه پیغمبر میگفت بی چون و چرا می پذیرفتند، زیرا امیدانستند گفته او وحی الهی است و از روی هوی سخن نمی گوید. مطالعه سیرت رسول اکرم نشان میدهد که در این دوران کوتاه خواه در هنگام صلح و خواه در میدانهای جنگ مناقشه های دینی و مذهبی در مدینه بروز نکرد و بحث در مسائل اعتقادی مفهومی نداشت جز در پاره ای موارد که شبهه یا تردیدی برای مسلمانان پیش می آمد و با مراجعه و پرسش از رسول خدا آن شبهه یا تردید برطرف میشد.

بطور خلاصه جامعه مسلمان با حالت ایمانی توأم با یقین و باخضوع کامل مقابل امر خدا و فرمان رسول اکرم بسر میبرد. در مدت کوتاه خلافت ابوبکر و سالهای نخستین از خلافت عمر نیز وضع چنین بود، اما هجوم اعراب بسرزمینهای ایران و مصر و روم شرقی نه تنها وضع سیاسی و اجتماعی مسلمانان را دگرگون کرد بلکه در نحوه معتقدات مردم و کیفیت فهم دین و مسائل وابسته بآن اثری بزرگ پدید آورد. اجتماع مسلمان دیگر آن مردم چادر نشین نبود که پای بند سنن و عادات قبیله ای باشد آن حصار تسلیم و رضا و تعبد بدون چون و چرا استحکام و استواری خود را از دست داد، پرسشها درباره مسائل اعتقادی و اختلاف نظر در پاسخ آن اندک اندک رواج گرفت چرا که در این هنگام مردمی دین اسلام را پذیرفته بودند که طرز تفکری خاص و جهان بینی مخصوص بخود داشتند از طرفی پیغمبر اسلام که نظر اوقاطع و رأی وی داور منحصر بفرد در همه مسائل بود دیده از جهان بسته بود. قرآن کریم و سنت رسول و فقهای صحابه پاسخگوی مشکلات مردم نبودند. سخن پیغمبر مطاع بود زیرا به نص قرآن وحی الهی است. اما مسلمانان درباره گفتار صحابه چنین اعتقادی را نداشتند. زیرا می گفتند صحابی ممکن است بصواب رود و یا بخطا حتی رای خلیفه نیز همه وقت قاطعیت نداشت خلیفه میگفت رای من در این مسئله چنین است. و اما صحابه با و مذاقزه میکردند و گاه ناچار بود گفته خود را پس بگیرد و از آنچه گفته یا کرده است عدول کند. آثار این تحول تازه در دوره خلافت عمر آشکار نشد زیرا در عصر عمر هنوز جنگ در دروازه های جزیره العرب بر پا بود. سرگرمی مسلمانان بازمین های فتح شده و گرفتاری های جنگ کمتر با آنان مجال میداد که به بحث های عقلی و مسائل کلامی بپردازند، آنگاه عمر مردی سخت گیر بود و عدالت اجتماعی را با مراقبت های کامل خود تاحدی که میتواند تأمین کرد.

مقدمات فاجعه در عهد عثمان آشکار شد هنگامی که عثمان بخلافت رسید مردی سالخورده بودضعف. نیروی جسمی بد و اجازه نمیداد مانند عمر کارها را از هر جهت زیر نظر بگیرد. بنی امیه

رفتار نمی‌شود امروز برای ما دریافت و توجیه این مسائل چندان مشکل نیست اما ماجرا- جویان آن روز نمی‌دانستند یا نمی‌خواستند این بحث را این‌چنین توجیه کنند .

کسانی که با تاریخ شبه جزیره عربستان آشنائی دارند می‌دانند که رقابت بین مردم عراق و شام از دیرباز یعنی سالها پیش از ظهور اسلام برقرار بوده است. زیرا مردم هریک از این دو منطقه هوادار قدرتی بزرگ بودند که از آنان سرپرستی می‌کرد. عراق هوادار ایران و شام طرفدار روم بود و اثر مستقیم جنگ این دو امپراطوری در این دو منطقه و مردم آن منعکس می‌شد و در نتیجه عراقی را با شامی و شامی را با عراقی دشمن می‌کرد . نبرد بزرگ صفین و نیرنگی که معاویه به راهنمائی عمرو بن العاص بکار برد و عراقیان را در آستانه فتح ناکام برگردانید برای مردم عراق خاطراتی دردناک و فراموش‌ناشدنی بوجود آورد بخصوص که پس از ترك مخاصمه موقت و واگذاری رای نهائی جنگ بعهدہ دو داور عراق و شام یعنی ابوموسی اشعری و عمرو بن العاص نماینده عراق فریب نماینده شام را خورد و به خلع علی از خلافت رأی داد .

این نیرنگ و سرزندی که بدنبال آن شامیان از عراقیان می‌کردند چیزی نبود که عراقیان بتوانند آنرا باسانی بر خود هموار کنند و با آنکه خود آنها علی علیه السلام را با کراهت بقبول حکمین و ترك مخاصمه یکساله وادار کرده بودند همینکه از فریب خوردن خود و نماینده خود آگاه شدند از او خواستند جنگ را از سر بگیرد . و هر چه خلیفه مسلمانان با آن می‌گفت وفای بعهد به نص قرآن کریم واجب است و ما باید تا پایان سال جنگ را تعطیل کنیم برای مردمی که عادت نداشتند وقایع را در پرتو منطق عقل و دین ببینند و همیشه شعار «النار ولاالمار» را پیش چشم می‌داشتند این عذر پذیرفته نبود تا آنجا که علی علیه السلام را سرزنش کردند که بی‌جا داوری حکمین را پذیرفته است . بدنبال همین شکست بود که گروهی از اصحاب علی ابتدا از او کناره گرفتند و سرانجام به جنگ با او برخاستند .

جنگ با این دسته که **خوارج** نام دارند از جنگ بصره و شام برای مسلمانان گرانتر تمام شد زیرا این مردم برخلاف درون تیره ظاهری آراسته بصلاح داشتند بیشتر قاری قرآن بودند و پیشانی‌هایشان داغ سجده داشت و کشنده علی مردی از این دسته است .

حال وقت آن رسیده است که از این حوادث نتیجه گیری کنیم و علت اقدام ابن ملجم را به قتل پیشوای بزرگ مسلمانان دریا بیم . هنگامی که علی علیه السلام بشهادت رسید صحابه پیغمبر که درك محضر او را کرده و با خلاق او متخلق بودند مرده بودند و تابعین بجای آنان زندگی می‌کردند. خلفا هر چند از کتاب خدا و سنت رسول پیروی می‌کردند ناچار در مسائل تازه با جتهاد و رای خویش تکیه داشتند. آرای خلفا و صحابه در حل و فصل مسائل یکسان نبود و نخستین در بحث و مناقشه پیرامون رفتار خلیفه گشوده شد در نتیجه فتوحات اسلامی اقوام مختلفی به دین اسلام درآمدند که هریک در مسائل دینی سابقه بحث و مشاجره‌های طولانی داشتند این بحث‌ها در اجتماع مسلمانان منعکس شد . و حالت تسلیم و رضای مطلق را که در عصر پیغمبر وجود داشت از میان برد. ثروت فراوانی که در نتیجه فتوحات عاید مسلمانان شد موجب پیدایش طبقه اشرافی خاصی گردید و در مقابل عده‌ای از حق خود محروم ماندند و این نیز سبب شد که در عصر عثمان مرکز خلافت هدف مناقشه و انتقاد قرار گیرد چنان که

مشاجرات ابوذر با او معروف است. قیام شورشیان علیه عثمان در مصر و بصره و کوفه و محاصره خانه خلیفه و قتل او مصونیت مرکز خلافت را از بین برد و این فکر را در اذهان بوجود آورد که هر گاه عده‌ای از مسلمانان تشخیص دهند خلیفه رعایت حقوق آنان را نمی‌کند می‌جایزند علیه او قیام کنند. هر چند این قیام بقتل خلیفه منتهی شود جنگ بصره و نهروان که هر دو جنگ داخلی بود خاطره کینه‌توزی‌ها و خون‌خواری‌های دیرین را از نو زنده کرد و گروهی را که هنوز قدرت درک روح دین را نداشتند آزرده ساخت. شکست سیاسی و جنگی عراق در مقابل نبرنگ شام بروح خودخواهی آن مردم لطمه سختی وارد ساخت و چون نه قدرت منطبق قوی برای تجزیه و تحلیل حوادث داشتند و نه بردباری در آنان وجود داشت که انجام کار را بموقع آن واگذارند چنان که شیوه مردم ضعیف است که همیشه گناه خود را بگردن دیگران می‌نهند مرکز خلافت را علت این شکست دانستند. برای اجرای مقاصد سیاسی تحریک عواطف دینی در مردم ساده لوح عامل مؤثری است سران خوارج از این وسیله بهره برداری فراوان کردند. شاید همه این واقعه را مکرر شنیده‌اید که خوارج پیش از آنکه جنگ را آغاز کنند از علی نماینده‌ای خواستند تا در باره مسائل مورد اختلاف با او بحث کنند. علی علیه السلام عبدالله ابن عباس را نزد آنان فرستاد ولی پیش از آنکه روانه شود گفت عبدالله مواظب باش با این مردم با آیات قرآن بحث نکنی زیرا آیات قرآن تاب تفسیرهای گوناگون دارد ممکن است تو آیه‌ای را بخوانی و آنان آن را به خلاف میل تو تفسیر کنند و تو در پاسخ درمانی. از این گفتگوی کوتاه به برندگی سلاحی که خوارج برای جنگ با خلیفه انتخاب کرده بودند پی می‌بریم. بهر حال همه این علل با یکدیگر بیوست و زمینه را برای گمراه ساختن مردمی ظاهر بین و زودباور آماده ساخت تا تحت تأثیر بحث‌های مذهبی قرار گیرد و فریفته گفتار جمعی ظاهر بین که در دین‌داری حتی خود را هم فریب داده بودند واقع شود و چراغ عدالت انسانی را با اقدام ابلهانه خود خاموش سازد.



واژه‌هایی با مدارك

۲

آبسال = سالی که باران فراوان و بهار پرسبزه و علف داشته باشد و عامه «ترسال» گویند برابر خشك سال (بهمن یار ، حاشیه‌الابنیه ، ص ۱۹۷):
وسكات سرد وتر است اندر درجه اول ، وجنسی است از اجناس قطر ، واندر آبسال برسر کوهها یا بند (الابنیه عن حقائق الادویه ، ص ۱۹۷).
این واژه در فرهنگها به معنی بهار آمده و بعضی به معنی باغ آورده‌اند که معنی اخیر درست نیست .

آذرخش = صاعقه :

نباشد زین زمانه بس شگفتی اگر بر ما بیاید آذرخشا
رودکی ، به نقل صحاح الفرس ، ص ۱۴۷ و لغت فرس ص ۷۱
خصمت بود به جنگ خف و تیرت آذرخش
تو همچو کوه و تیر بداندیش تو صدا
اسدی به نقل لغت نامه دهخدا.
آذرخش را در معنی «روزنهم آذر» نیز آورده‌اند امام‌صاحب آذرچشن است (رك: حاشیه
برهان قاطع ذیل آذرخش). درخش نیز به معنی صاعقه آمده :

اگر درخش بهاری ز تیغ تو جهدی

ز خاك گوهر الماس رویدی نه گیاه

منوچهری ، به نقل آندراج

آماج = نشانه ، هدف ، خاك توده کرده که نشان تیر بر آن نصب می‌کنند :

چو تیر انداختی بر روی دشمن حذر کن کاندرا آماجش نشستی

(سعدی ، گلستان)

گر موی بر آماج نهی موی شکافی

وین از گهر آموخته‌ای تو نه به تلقین

(فرخی ، دیوان ، ص ۲۹۵)

و نیز رك: همین دیوان ، ص ۶ و گنجینه گنجوی ، ص ۲۰۹

این واژه در لهجه دزفولی āmāc است. کاشغری در دیوان لغات الترك (۱-۵۲) آماج

را به معنی هدف و نشانه آورده ، و بدیهی است که دخیل است و در کتاب وا للغات النوائیه ،
نیامده . رك : حاشیه برهان قاطع ، ذیل آماج .

ارش = ذراع ، از سرانگشتان تا آرنج :

سنا فکش یکی نیزه سی ارش
 به آب جگر یافته پرورش
 نظامی ، گنجینه گنجوی ، ص ۲۱۱
 کمندی به فتراک برسی ارش
 کمانی به بازو زره دربرش
 فردوسی ، به نقل لغت نامه
 که ژرفیش نهصدارش راه بود
 هم آنجا یکی سهمگین چاه بود
 اسدی ، به نقل لغت نامه

افزار (یا ابزار) = آلات و اسباب و وسایل:

افزار خانه ام ز پی بام و پوشش
 هر چم به خانه اندر سر شاخ و تیر بود
 کسائی ، به نقل لغت نامه
 افزار سخن نشاط و ناز است
 زین هر دو سخن بهانه ساز است
 نظامی ، به نقل لغت نامه
 در واژه های مرکب نیز همین معنی حفظ شده ، مانند دست افزار ، پا افزار ، دیگ-
 افزار ، بوی افزار (= ادویه) ، نوشت افزار :

حجرام ... دست افزار خواست (کلیله و دمنه ، به نقل لغت نامه) . جایی طلبید (زاهد) که
 پای افزار گشاید (کلیله و دمنه ، به نقل لغت نامه) .
 کباب تر و بوی افزار خشک
 اباهای پرورده با بوی مشک
 نظامی ، گنجینه گنجوی ، ۲۲۴

بازداشتی = شخص توقیف شده ، بازداشت شده .

در جمع «بازدشتیان» گفته می شود. این واژه صفت نسبی است از مصدر بازداشتن، و
 فرهنگستان بدین معنی «بازداشته» را برگزیده (واژه های نو ، ص ۸)
 در متن های کهن بندخانه و بندیخانه در معنی بازداشتگاه و زندان به کار رفته است :
 «عزیز فرمود تاحمزه را با جمله گردان عرب بند کردند و شباشب در جزیره صلب مهر سلیمان
 که بندیخانه برای دیوان کرده بود ، آنجا فرستادند» (قصه حمزه ، تصحیح جعفر شعار ۱ :
 ۱۷۸) ،

وحشی نداشت پای گریز از کمند عشق

او را به بند خانه هجران گذاشتیم

صائب ، به نقل آندراج

بایسته = لازم و واجب و ضرور necessary (انگلیسی) nécessaire (فرانسوی).

فرهنگستان این واژه را پذیرفته است (واژه های نو ، ص ۱۰) . در زبان پهلوی :
 āpāyastsk (حاشیه برهان قاطع ، تصحیح دکتر معین):

ندارد پدر هیچ بایسته تر
 ز فرزند شایسته شایسته تر

وزان پس گرانمایگان را بخواند
 نظامی ، به نقل گنجینه گنجوی ، ۲۱۸
 سخنهای بایسته چندی براند
 فردوسی

هر آن کس که آید بدین بارگاه
 به بایسته کاری به بیگانه و گاه...
 به دلبر گفتم ای ازجان شیرین
 فردوسی
 مرا بایسته تر بسیار و خوشتر
 منوچهری
 تیروکمان سلاحی بایسته است و مرآن را کار بستن ادبی نیکوست (نوروزنامه، به نقل
 لغت نامه).

واژه بایسته در معنی سزاوار و لایق نیز به کار رفته است: «انگشتی زینتی است سخت
 نیکو و بایسته انگشت». (نوروزنامه، به نقل لغت نامه).
 در معنی لازم و ضرور، دو واژه دیگر نیز در متن‌ها دیده می‌شود یکی «بایست» (که به سبب
 اشتباه با صورت فعلی مناسب نیست) و دیگری «بایا»:
 «ولیکن اندرواز بایستهها نبود مگر اندک (التفهیم، ص ۲۷۳) - در این مقام بنده را
 عجز پدید آید و بایستهها از وی بیفتد (اسرار التوحید، ص ۲۴۱).
 اما واژه «بایا» را مرحوم کسروی مکرر به کار برده است، و از شاعران معروف سوزنی
 سمرقندی آن را استعمال کرده:

از بهر تازه بودن دلهای خاص و عام
 بایاتری بسی زخم ابر بر نبات
 سوزنی، به نقل لغت نامه
 از بهتری به سینۀ بیماران
 بایاتری به مصلحت عالم
 سوزنی، به نقل لغت نامه

از واژه بایسته می‌توان بایستگی در معنی لزوم و ضرورت به کار برد.
 بایستگی = لزوم، ضرورت، حاصل مصدر از «بایسته» + یای مصدری. رجوع
 شود به واژه پیشین.

پایمردی - = شفاعت، درخواست عفو از کسی برای گناهکار یا متهم، و این جز
 وساطت و پادرمیانی است که بیشتر در مورد اختلاف طرفین گفته می‌شود و آن را به میا نجیگری
 می‌توان تعبیر کرد. در متن‌های کهن واژه‌های پایمردی و میا نجیگری در هر دو معنی مذکور
 به کار رفته است:

«بوالحسن خلف و شیروان که ایشان را پایمرد کرده بود و سوی ایشان پیغامها داده
 شفاعت کردند تا امیر عذر او بپذیرفت» (تاریخ بیهقی، چاپ دکتر غنی و دکتر فیاض،
 ص ۱۱۹).

«چون مدتی سخت دراز در عطلت بماند (فضل ربیع) پایمردان خاستند... تادل مأمون
 را نرم کردند (بیهقی، ایضاً، ص ۳۱).

به نزدیک او پایمردم تو باش
 بدین درد درمان دردم تو باش

اسدی، به نقل لغت نامه

نظامی این واژه را به صورت پامرد نیز به کار برده است: «به پامردی کس نگرود بلند،
 (گنجینه گنجوی، ص ۲۲۶).

از این واژه، می‌توان «پایمرد» در معنی شفیع به کار برد.

پژوهش - = تحقیق و تتبع در دانشهای ریاضی و فیزیک و شیمی و طبیعی و ادبیات و هنر و جز آن .

فرهنگستان این واژه را پذیرفته است (واژه‌های نو ، ص ۲۲) و امروز در معنی استیناف (اصطلاح دادگستری) نیز به کار می‌رود و معنی اصلی آن جستجو و تفحص است (رك: صحاح الفرس ، ۱۴۸) ؛ و پژوهشگر در معنی محقق و متبّع واژه بسیار متناسبی است:

اگر روزی از تو پژوهش کنند همه مردمانت نکوهش کنند.
پژوهش نمای و بترس از کمین سخن هر چه باشد به ژرفی بین

رودکی، به نقل لغت‌نامه

فردوسی

نظامی پژوهنده را در معنی جاسوس و جستجوکننده به کار برده است:

پژوهنده دیگر آغاز کرد که دارا نه چندان سپه‌ساز کرد
و نیز فردوسی فرماید :

دبیر پژوهنده را پیش خواند سخنهای آکنده را برفشاند

این واژه چنانکه شواهد مذکور نشان می‌دهد واژه‌ای است اصیل ، و ریشهٔ « پژوه » در ترکیباتی از قبیل افسون پژوه ، دین پژوه ، کین پژوه ، گیتی پژوه ، دانش پژوه ، نهفته-پژوه ، خبر پژوه ، لشکر پژوه به کار رفته است که نقل شواهد آنها بایسته نیست ، رجوع شود به لغت‌نامهٔ دهخدا ذیل « پژوه » و فرهنگ اسدی به کوشش دبیرسیاقی ، ص ۱۷۲ و صحاح الفرس تصحیح عبدالعلی طاعتی ، ص ۲۶۸ .

پژوهشگر = محقق ، متبّع ، رك : واژه پیشین .

تابخانه = حرارت مرکزی (chauffage Centrale) ترکیبی است از تاب = گرما و حرارت + خانه . وحید دستگردی این واژه را به معنی «طاق زمستانی که دیوار و زمین آن مجوف است و در اندرون آن آتش می‌افروزند، آورده ، در این بیت نظامی :

در چنین فصل تابخانهٔ شاه داشته طبع چهار فصل نگاه

گنجینهٔ گنجوی ، ۲۳۴

این واژه به معنی «خانه‌ای که در آن تنور یا بخاری باشد، نیز آمده ، رك : فرهنگ فارسی دکتر معین) :

به مهرماه ز بهر نشستن و خوردن به تابخانه فرستند شهریاران گاه

فرخی ، دیوان ، تصحیح دبیرسیاقی ص ۳۴۵

برفت زحمت گرما به تابخانه خرام رسید لشکر سرما بر او گمار آتش

ادیب صابر

تابخانه به معنی خانهٔ آینه بندی نیز آمده ، اما معنی مذکور امروز از میان رفته است و این واژه مناسبترین لغتی است که با اندک تسامح می‌تواند معادل «شوفاز سانترال» باشد .

تاوان = غرامت و جریمه ، آنچه ادایش لازم باشد، دادن عین یا وجه مال مفقود یا ضایع شده . در صحاح الفرس تاوان به «غرامت» معنی شده (ص ۲۳۷) .

این واژه در متن‌های کهن در معنی غرامت و جریمه ، هر دو ، به کار رفته ، و شواهد

بسیار است ، از جمله :

به تاوانش دینار بخشم ز گنج

بشویم دل غمگساران ز رنج

فردوسی

بفرمود . . . چندانکه قیمت جو بود به وقت رسیدگی تاوان بستد و به خداوند زمین داد (نوروزنامه ، به نقل لغت نامه) .

تماشاگر = نگرنده ، تماشاکننده ، بیننده . تماشا مصدر عربی است از باب تفاعل که در اصل «تماشی» بوده و فارسی زبانان یا «را» به الف تبدیل کرده اند نظیر تمنی ، تقاضی ، تولی که تمنا ، تقاضا و تولا گفته می شود و حتی «تبرؤ» را نیز مشمول این قاعده کرده ، نخست تبری و سپس تبرا گفته اند . اما «گر» پسوندی است مفید معنی فاعلی به هنگام الحاق به اسم معنی : بیدادگر ، توانگر ، کارگر ، و از این رو «تماشاگر» صفت فاعلی است نه صفت شغلی ولی در اسمهای ذات افاده معنی شغل می کند ، مانند آهنگر ، مسگر و جز آن (رك . فرهنگ فارسی دکتر معین ، ذیل «گر») .

از نظایر «تماشاگر» واژه تقاضاگر است که صرفاً معنی صفت فاعلی دارد بی مبالغه . در کتاب بحرالغوائد آمده : «هرزنی و کودکی که اندر راه پیش آید ، شیطان تقاضاگری کند که درنگر تا چگونه است» (تصحیح محمد تقی دانش پژوه ، ص ۲۶۷) .

اخیراً واژه تماشایی را که به معنی دیدنی و قابل تماشا است در معنی بیننده و تماشاچی مرسوم کرده اند . اگرچه این معنی در اشعار پرخی از شاعران دیده می شود اما در نظم و نثر شاعران و نویسندگان معروف به معنی مذکور نیامده است . سعدی در این مورد «تماشاکن» به کار برده است :

چو در محاورت آید زبان شیرینش کجا شوند تماشاکنان شیرین کار

(کلیات سعدی ، چاپ فروغی ۱۳۳۰ ، ص ۲۱)

که اگر تماشائیان می گفت ، خللی به وزن شعر وارد نمی شد . از نظر قیاس و قاعده نیز «ی» در الحاق به مصدر افاده معنی شبه مفعولی می کند :

تقلبی (مغشوش) ، تصنعی (مصنوعی) ، تقدیری (مقدر) تقریبی ، تحصیلی ، تکوینی ، توافقی ، ترکیبی ، تصویری ، تفصیلی و جز آن ؛ و به ندرت در اسامی معنی (نه در مصدر) از قبیل سودایی ، شکاری ، جنگی (مرد جنگی) ، کاری ، هنری افاده معنی فاعلی می کند . چنانکه اشاره کردم واژه تماشاگر نظایر فراوان دارد از قبیل : نکارگر ، نواگر ، خنیاگر ، آرامشگر ، رامشگر ، شیوه گر ، تقاضاگر ، خواهشگر ، نمایشگر ، پژوهشگر ، ملامتگر ، و ترکیبی است کاملاً قیاسی ، و استاد دکتر معین در فرهنگ خود آن را معادل «تماشاچی» قرار داده و نیز نظارگان را به «گروه بیننده و تماشاگران» معنی کرده است .

نظامی گوید :

تماشاگران باغ بگذاشته

مغان از چمن رخت برداشته

نظامی ، به نقل لغت نامه

نا تمام

خاطره‌ها

(۷)

از آقای دکتر محسن صبا استاد محترم دانشگاه تهران که دفتر اشعار برادر مهتر خود شادروان علیرضا صبا و عکس آن مرحوم را در اختیار بنده گذاشتند سپاس فراوان دارم .

سی و پنج سال پیش افتخار آشنائی با شادروان علیرضا صبا را در وزارت کشور یافتیم .

علیرضا صبا یکی از شاعران شیرین سخن و لطیف طبع دوران معاصرست . در بیان مقام ارجمند او در سخنوری شایسته تر از همه این چکامه آقای مؤید ثابقی است که خود از سخنوران بنام زمان ماست .

دوش در جنگ خویش می خواندم	از سر شوق شعرهای صبا
دیدم الحق که در سخندانی	نرسد هیچکس به پای صبا
شعر او شادی آورد در حال	چون نسیم طرب فزای صبا
روحبخش است و دلنواز و بدیع	اثر طبع دلربای صبا
آری امروز اوستاد سخن	نیست غیر از علیرضای صبا

این بنده چهل سال پیش یعنی، قبل از دخول به خدمت دیوانی و اشتغال در وزارت کشور، غزلی چند از «علیرضا صبا» در مجلات و جراید ادبی وقت دیده بودم و از این راه، بی آن که آن مرحوم را دیده باشم، شیفته غزل‌های لطیف و جانانه اش بودم و می دانستم که او از دودمان فتحعلی خان صبا ملك الشعرای دربار فتحعلی شاه قاجار و سراینده منظومه دلکش «گلشن صبا» است .

در خاندان صبا ذوق و هنر با تجلیات گوناگون (شعر، نقاشی، خط و موسیقی) از پدران به فرزندان به میراث رسیده است. هنر، نه هذیان مدعیان بی مایه و نادان و لحیم گران ناشی سیخ و سه پایه و کما جندان که با وقاحت و سماجت تمام دست و پا می کنند یا غذاهای مهوعی که با مغز علیل و سودای خام خود می پزند با «یخنی ترش» به خورد مردم هنر شناس و نازک طبع دهند! هیچ عجب نیست که مثنوی بی ذوق و بی بند و بار چون خودشان این خوراکها را به طیب خاطر «تناول» می کنند و به به می گویند؛ تعجب و تأسف در این است که بسیاری از پاسداران ادب فارسی در شیرینکاری و شکر خواری این قوم ناظرانی بی طرفند و نه تنها چاره‌ای نمی اندیشند بلکه اعتراضی هم نمی نمایند . لاجرم اینان از جاهلی، عیب خویش هنر می دانند و «شیرک» شده اند که «این منم طاووس علیین شده»!



شادروان علیرضا صبا

باری سخن از علیرضای صبا بود که از ذوق و قریحهٔ خدادادی موروثی بهرهٔ کافی داشت. خوش محضر، گشاده‌رو، لطیفه‌گو و نکته‌سنج بود. گاهی باخویشاوند خود، مرحوم قاسم رئیس* که او نیز خود شاعری لطیف‌طبع بود و خطی زیبا داشت و سه‌تار را خوش‌مینواحت به مشاعر و مطایبه می‌نشست و گفت و شنودشان همواره روح‌پرور و لذتبخش بود. در ارتجال و کنایه و تعریض نیز از همان قریحه موروثی برخوردار بود.

* دایمی آقای سناتور محسن رئیس که او نیز دایمی شادروان حسنعلی منصور نخست وزیر فقید است.

علیرضا صبا خاطره‌های خود را گاه‌گداری برای دوستان نقل می‌کرد. تقریرش چون تحریرش شیرین بود.

خاطره‌ای که خود از زبان آن مرحوم شنیده‌ام و دوست دانشمند آقای ایرج افشار ضمن یادداشت‌های «علیرضا صبا» در مجله راهنمای کتاب درج فرموده‌اند، ذیلاً نقل می‌کنم تا نمونه‌ای از نثر شیوا و دلنشین او را نیز آورده باشم:

«مولانا الاعظم مرحوم سیداحمد ادیب پیشاوری استاد بزرگوارم از مرحوم محمودخان ملك الشعراء رضوان الله علیه برای من حکایت کرد که ملك الشعراء فرمود:

تا بستانی همراه جدم به نیاسر بیلاق کاشان رفتم. روزی در صحبت جد خویش مرحوم فتحعلی خان ملك الشعراء بقصد تفریح در بیدستانی در سایه درختان، کنار جوئی نشسته، تماشای صحرا و جمال زیبای طبیعت رامایه استفاده خاطر قرارداد از گذشته سخنها در میان بود. پیری از دور دیده شد. حد عالی مقام احضار پیر را امر فرمود. نوکری پیر مرد را به نزدیک ما آورد. جدم او را نوازش کرد پهلوی خویش نشاند و از حال و گذشت روزگارش پرسیدن گرفت. دهقان سالخورده در ضمن شرح حال خویش گفت: من در جوانی بقدرت و توانائی در تمامت این دهات مثل بودم و تنهایی بمایه بازوی قوی و نیروی و توان تن در صحرا و کوه راهزنی بنام بودم. روزی در عبور از این دشت بر کنار همین جوی يك تن یهودی نشسته دیدم که با نان و پنیر و پونه نامهار می‌شکست و خرسواری زیبا که بر گک و سازی بنوا داشت بر کناری بسته بود. یهودی و خرش را لقمه مهیا و شکاری بی‌دردسر و غوغا یافته بر بودن الاغ شتافتیم و افسار بر سرش زده سوار شدیم. چند قدمی که خر برداشت از پشت سردستی بکمرم رسید و از خر بزمین افکند. دیدم یهودی است که باسانی مثل منی را از بالای خر ربود و افسار خر را بجای اولین بست و خود آسوده بر کنار جوی نشست و همچنان بان خورد. من از جای برخاستم و در دل با خود گفتم تقصیر من بود که فارغ چنان بر خر نشسته بودم. این بار سقطش کنم و افسار خر را با غضب از جا کنده بر سرش افکندم و بر پشتش بسته محکم نشستم و براه افتادم. بار دوم از پشت کمرم را گرفتیم. سپکم برداشت و آرامی بر زمین گذاشت. از جای برخاسته خنجر از کمر کشیدم و بر سرش تاختم و دشنامش دادم. او همچنان آرام و ساکت بکنار جوی نشسته لب‌نان میشکست. خواستم با خنجر پهلویش بدم و خونت بر یزم و کالایش ببرم. او با پنجه بمچ دستم اشارتی کرد خنجر بصحرا و دستم از کار افتاد. بیهوش بر زمین غلطیدم. هوش از سرم بدرشد و تنم را تاب مقاومت نماند. ساعتی در آن حال بودم. وقتی بحال آمدم بناچار برخاستم و دانستم حریف این جانور نیستم و از خجلت اینکه از میدان یهودی باید روی گردان و از در آویختن با او گریزان باشم سخت افسرده بودم. خواه و ناخواه افتان و خیزان رو براه نهادم. چند گامی که دور شدیم یهودیم آواز داد و گفت مسلمان در عمر خود هر کجا از زور بازو و قوت پا و پهلوی خود شرح میدهی و رجز خوانی میکنی دو کلمه هم از من یهودی بگو. جد بزرگوارم مرحوم فتحعلی خان ملك الشعراء در تمامت مدت عمر خویش این قصه را در غالب مجالس و محافل در موارد لازم و مناسبی شاهد می‌آورد و بر هر لاف زنی و گزاف گوئی می‌فرمود آنقدر که در سفتی و از خود گفتنی کافیت، دو کلمه هم از من یهودی بگو.»

خوب به خاطر دارم پس از این خاطره که مرحوم علیرضا صبا نقل کرد ، این بنده نیز خاطره‌ای که از یک سر باز وظیفه، یهودی در هنگ سوار فاتح داشتم ، نقل کردم و مرحوم علیرضا صبا و شادروان قاسم رئیس، که هر دو خیش خنده بودند ، مدتی قهقهه می‌زدند .
این خاطره و خاطره دیگری که از مرحوم علیرضا صبا دارم بماند برای شماره آینده یغما .

اکنون نمونه‌ای از غزل‌های لطیف ودلاویز او:

باز باد سحری غالیه سازیها کرد

به نکویان چمن دست درازیها کرد

نو بهار آمد و با لاله و گل باردگر

از بر سبز چمن نقش طرازیها کرد

تا که از تابش خور رنجه نکرد رخ گل

نسترن بر سر گل چتر فرازیها کرد

گل بچندید و ز خندیدن او بلبل مست

دل ز کف داد و چو من قافیه سازیها کرد

بوی مشک آوردم باد، مگر باز صبا

دوش با زلف پریشان تو بازیها کرد

غزلی دیگر:

بامدادان که کند گل به چمن جلوه گری

جان دمد بر تن بی جان دم باد سحری

با نسیم سحری غنچه به صد ناز بگفت

که بدین شیوه که آموخت ترا پرده دری؟

با دو صد لطف نسیم سحرش پاسخ داد

آنکه آموخت ترا دلبری و عشوه گری

مستی افتاده بره بود و یکی با او گفت

کای در افتاده به درماندگی و در بدری

مست ازین گفته بر آشفتم و چنین گفت بدو

کای فرو مانده به بیچارگی و بی‌خبری

در سرا پرده هستی غم اگر راه نداشت

ذوق مستی نشدی رهزن عقل بشری

بشنو این بیت که می‌خواند به آوازی خوش

رهروی مست که بود از سر کوئی گذری

من آلوده نظر بازم و زآن دارم شرم

که چنین شهره به پاکی شدم و بی نظری
این سخن‌های دلاویز بیاموخت صبا
همه از فیض گل و نغمه مرغ سحری

دوغزلی که این‌جا آوردم گلچین نبود ، نمونه بود . همه غزل‌های او این‌گونه لطیف
و دلکش است .

علیرضا صبا کم شعر میسرود . شاید خدمت دیوانی - که در درست انجام دادن آن دقت
و وسواسی خاص داشت - هجالت و دماغی برایش نمی گذاشت .

شعرهای خود را برای همه کس نمی خواند و اصولاً با هر کس نمی جوشید . کم حرف بود و
بیشتر دوست میداشت که بشنود ولی نه سخنان هذیان و یاوه . از مجالست بی هنران و گرانجانان
سخت گریزان بود و تاب صحبتشان را نداشت . از بخشداری تا استانداری و از ثباتی و ضباطی
تا مدیر کلی و معاونت وزارتخانه ، همواره با همگنان و همکاران و بویژه زیرستان ، مهربان
و شکویا و فروتن بود و با زیرستان زیر دست آزار ، سرسنگین و بی پروا . درستکار بود و پاک
نهاد و در حساب و کتاب دیوانی موی ازماست می کشید .

مرحوم علیرضا صبا میانه بالا ، نسبتاً چهارشانه ، سپید روی و تنک موی بود . ملایم و آرام
حرف میزد . خوش خنده بود و گاه که از خنده ریسه ، میرفت ، چهره اش سرخ میشد
و چشمانش تر . بسیار پاکیزه و خوش لباس بود .

خلاصه آن که علیرضا صبا شمع محفل دوستان بود . خاطره‌های خوش او هنوز صفا بخش
جان است و شادی بخش روان . رضوان الله علیه .



دکتر سید ابوالقاسم پورحسینی
استاد دانشگاه

اشعار زرین

منسوب به فیثاغورس

غایت مشرب فیثاغورس این است که مردم را به روشن بینی برساند و آنها را از مفاسد برحذر سازد و از خطا و لغزش برهاند و آنها را به فضیلت بکشانند و پس از گذراندن مراحل فهم و عقل آنان را مشابیه با خدایان جاودانی سازد (۱) لذا تعالیم او بدو قست میشود یکی تخلیه و دیگری توحید: در مرحله اول انسان از کدورتها تصفیه میشود و از ظلمت و جهل رهایی می‌یابد و صاحب فضیلت میشود. در مرحله دوم انسان این فضائل را برای وحدت یافتن با الوهیت بکار میبرد و آن وصول به کمال است. اخلاقیات فیثاغورس بدو کلمه خلاصه میشود (۲) تزکیه

Perfection و استکمال

قبل از هر چیز فیثاغورس صلح را توصیه میکند و فرزندان را به احترام نسبت به والدین و پدر و مادر را به مهر بانی در باره فرزندان و زنان تحریض میکند. عقائد فیثاغورس از سرحد و مرز زادگاه و موطن خارج میشود چه همه مردمان جهان برادر یکدیگرند. اساس مهر به میهن عشق به پدر و مادر است بسیاری از اعمال بد بر اثر بیعلاقگی به والدین صورت میگیرد. فیثاغورس میگوید «اگر میخواهی جاودان بمانی به پدر و مادر مهر بانی کن» (۳) فیثاغورس میگوید، برای دوستی دوست با فضیلت را انتخاب کن و از تعدی و خطای کوچک وی در گذر.

میگوید و دوست مانند همسفر است که در طی طریق موجبات تسهیل و سائل مسافرت را فراهم می‌آورد و در حیات هم باید با تعاضد دوست بزندگانی رونق بخشید و آنرا بهتر کرد (۴).

فیثاغورس دوستی را امری فردی نمیداند بلکه آنرا عاطفه‌ای میداند که جهانگیر شود و بین همه مردم دنیا تعمیم یابد (۵) و دوستی را بنام «انسان دوستی» میخوانند. به فیثاغورس نصایحی را نسبت میدهند که معروف به وصایای ذهبی است.

وصایای ذهبی

قدما آنچه را که زیبا و خالص بود بر حسب تعالی به طلا تشبیه میکردند و همچنین به

۱- ص ۲۰۶ وصایای ذهبی. ۲- کلدانیان و مغان ایرانی در این طریقت پیشقدم

وی بوده‌اند ص ۲۰۷ اشعار ذهبی. ۳- حضرت موسی میگوید: اگر بخواهی عمر طولانی

داشته باشی به پدر و مادرت احترام بگذار. ۴- ص ۲۱۵ اشعار ذهبی ۵- ۲۱۵

روزگاران‌ی که حکومت فضیلت و سیادت بر مدینه‌ای برقرار بوده آنرا «عصر طلائی» می‌گفتند، بدین سبب اشعار یا وصایای ذهبی را که دارای ارزش خاصی است و بنام فیثاغورس معروف گردیده است طلائی میخوانند چه این اشعار فاخر و متعالی است.

این اشعار سروده مستقیم فیثاغورس نیست بلکه شاگردان مذهب حقیقی و آئین وی پندها و حکم و امثال استاد را که از دهان وی شنیده بودند جمع آوری و آنها را در قالب اشعاری که تعداد آنها بالغ بر ۷۱ بیت است فراهم آوردند و گویا یکی از شاگردان روشن ضمیر با مواعیظ فیثاغورس بدرستی آشنائی داشته این قطعات را جمع کرده و یاسروده و نام اولوزیس Lysis (۱) بوده است.

لوزیس خوشبختانه از فاجعه حریق خانقاه کروتن به سلامت جان بدر برد و بیونان برای انتشار آراء استاد رفته و همچنین پنداشت که برای حفظ تمام آراء استاد وظیفه دار بوده، مجموعه‌ای فراهم آورد و ترجیح داد که به شعر باشد و آنها را اشعار طلائی نامیده برای اینکه این اشعار حقیقی‌ترین اثری است که افکار یکی از بزرگترین رجال کهن فلسفی را متضمن است.

هیروکلِس Hierocles که تفسیری عالمانه و عظیم از این وصایا نموده با اطمینان اعتقاد دارد که این اشعار احساس و درک یک شاگرد به تنهایی از عقاید فیثاغورس نیست بلکه این مشرب همه اعضا انجمنهای سری فیثاغورس است و میتوان آنرا «آواز» یا ندای سروده همه پیروان او دانست - او می‌فزاید که قرائت و ترتیل این اشعار بامدادان و شامگاهان برای هر یک از مؤمنین این آئین فریضه بوده است.

سیسرون و هراس Horace و سنک Seneque و کسانی که بگفته هایشان اعتماد کافی وجود دارد در آثار خود بیان داشتند که در عهد آنها این فریضه در بین فیثاغورثیان اجرا میشده است (۲)

میدانیم طبق گفته جالینوس در رساله (شناخت و درمان بیماریهای روان) خودوی همه روزه صبح و شام همه اشعار فیثاغورس را قرائت میکرد است.

اینک ترجمه اشعار :

وصایای ذهبی فیثاغورس (۳)

مرحله (طلب و آمادگی)

۱- ص ۱۸۸ وصایای ذهبی تالیف الیوه . ۲- صفحه ۱۸۹ وصایای ذهبی الیوه
 ۳- ترجمه این اشعار از متن فرانسه کتاب «اشعار زرین، وصایای ذهبی تالیف فابره - دولیوه صفحه ۱۷۸ با تطبیق متن عربی صفحه ۲۲۵ حکمة الخالده (جاویدان خرد) مسکویه که به تصحیح عبدالرحمن بدوی به عمل آمده است، در این دو متن اختلافی دیده میشود چون در مقدمه متن عربی آمده که جالینوس بامداد و شام این وصیت نامه را میخواند و در فهرست این - ندیم مذکور است در رسائلی منسوب به فیثاغورس بنام ذهبیات بوده و وجه تسمیه آن است که جالینوس آنها را از باب تکریم و احترام به آب طلا نوشته است ص ۳۴۵ الفهرست .

خدایان جاودانی را ستایش و تقدیس کن .
ایمان خود را حفظ کن ، احترام بگذار ، یادبود قهرمانان نیکوکار و ارواح نیمه
خدایان را

مرحله (تزکیه)

فرزندی خوب، برادری عادل، شوهری مهربان و پدیری نیکو باش،
دوست بافضیلت را برای دوستی برگزین .
به اندرزهای شیرین‌وی تفویض باش، وزندگانی او راسرمشق قرار بده .
هرگز به سبب لغزش کوچک او را ترك مگوی.
تأحدی که امکان دارد، زیرایك قانون استواری،
قدرت را به ضرورت می‌پیوندد (۱)
معهدا نیروی فتح به تو اعطاء شده ،
تا بر سر کشتی های نفسانی غلبه کنی. بیاموز تا آنها را رام سازی.
قانع، پرکار و باعصمت باش، از خشم پرهیز .
نه درملاء عام و نه در خلوت هرگز بخود اجازه مده،
هیچ امر قبیحی از تو سرزند و مخصوصاً خودت احترام خود را نگاهدار.
به زبان میاور گفته‌ای و دست میاز به کرداری که درباره آنها نیندیشیده باشی،
عادل باش و بدان که قدرتی شکست ناپذیر ،
حکم به نیستی میدهد، سعادت‌ها و خیرها،
به آسانی بدست می‌آیند و همینطور به آسانی از دست می‌روند.
تقدیر شرور و بدبهاپی را بدنبال می‌آورد.
ماهیت آنها را بسنج، آنها را تحمل کن و سعی نما،
تاجائی که میتوانی، تیر حوادث را با ملایمت بپذیری.
خدایان قهار. دانایان را از خدنگ حوادث معاف نمی‌دارند،
همانطور که «حقیقت» راشیفتگانی است «باطل» راهم نیز هوی خواهانی است.
فیلسوف؛ با احتیاط، چیزی را تأیید و یا تکذیب مینماید.
و اگر «باطل» ظفر یا بداد در روی می‌نگرد و صبر پیشه می‌کند.
گوش فرادار و اقوال مرا بر صفحه دل بدرستی منقوش ساز .
چشم و گوش خود را در مقابل حوادثی که بتو روی می‌آورد ببند.
از سرمشق دیگری بیمناک باش. بنا بر اندیشه خود عمل کن .
مشورت کن، تصمیم بگیر، و از روی اختیار انتخاب کن.

۱- فیثاغورس دومحرك برای اعمال انسانی قائل است یکی الزامی که آنرا «ضرورت»
میداند و دیگر ناشی از آزادی است که آنرا «قدرت» یا «اختیار» میدانند و این دو تحت قانون
واحد کلی قرار میگیرند.

بگذار دیوانگان بدون سبب و غایت عمل کنند.
 برتست که در زمان حال تأمل کنی درباره آینده
 آنچه را که نمیدانی ادعای انجام آنرا مکن .
 دانش اندوز : همه چیز باشکیبائی، در طول زمان بروفق مراد است.
 در صحت خود بیدار باش به اندازه به بخش،
 بجسم غذا و به نفس آرامش.
 افراط و تفریط در این باره در خور پر هیزاست ،
 زیرا انسان به این و آن بیک نسبت گرایش دارد .
 تجمل و خست عواقب مشابهی دارند .
 در جمع امور باید وحدت و وسط نیکو و صحیح را انتخاب کرد .

کمال

مبادا شبی خواب حدقه چشم ترا ببندد ،
 بدون اینکه از خود پرسیده باشی : امروز چه کاری کرده‌ای و چه اشتباهی از تو سر زده ،
 اگر کردارت بد بوده از آن بر حذر باش، اگر خوب بوده در آن استقامت بورز.
 به نصایح من تأمل کن، آنها را اذدل بپذیر و تمام آنها را مطاوعت کن :
 به فضائل الهی سوگند میخورم که این نصایح ترا بسر منزل مقصود میرساند .
 من قسم میخورم به کسی که در دل‌های ما نقش بست ،
 تتراد (۱) مقدس را ، که عظمت و مظهر خلوص ،
 و منبع طبیعت و مثال (۲) خدایان است .
 اما قبل از همه - نفس تو، بنا بر وظیفه و فاداران‌ه اش ،
 خدایان را باشقیاق میخواند ، خدایانی که مدد آنها ،
 میتواند به تنهایی کارهایی که تو آغاز نمودی بپایان برسانند .
 از آنان در آموختن همت بگیر، در آن صورت هیچ چیز ترا به اشتباه نمی‌اندازد .
 ذات و معایت موجودات گوناگون بر تو عیان میشود .
 مبدأ و غایت همه جهان (۳) را خواهی شناخت .
 اگر رای خدا اقتضا کند - تو خواهی دانست ، که کل طبیعت ،
 بمانند هر چیز در همه امکانه واحد است :
 چون بدین روشن بینی در حقوق واقعی خود رسیدی ،
 در قلبت بهیچ وجه آرزوها و امیال بیهوده ظاهر نمیشود
 مشاهده خواهی کرد که شوری که مردمان را در خود فرو برده ،
 محصول انتخاب آنهاست و این که تیره بختان ،
 خارج از خویشتن به جستجوی خیر می‌پردازند در حالتی که منشاء خیر در نهاد آنهاست .

۱- tétradf عدد ده تائی و عشره کامله که بنظر فیثاغورس کاملترین اعداد واصل جهان

اندکی از آنان میدانند که خوشبختند ، ملعبه پنجه شهوات ،
دمبدم دستخوش نوسانات امواج متضادم ،
برپهنه دریائی ناپیدا کرانه ، غوطه میخورند ، نایبنا .
در برابر طوفان نه قدرت مقاومت دارند نه یارای تسلیم شدن .
الهی- تو با گشودن چشمشان آنها را نجات میتوانستی داد .
اما نه ، این تعهد انسانیت است که ریشه خدائی دارد ،
که تمیز بدهد خطارا و به بیند صواب را ،
طبیعت آنها را بخدمت میکشد ، توئی که بر طبیعت تسلط یافتی ،
ای انسان دانا ، انسان سعادت مند که به ساحل نجات رسیدی .
اما قوانین مرا ملاحظه کن ، که ترا از اموری بر حذر میدارد .
نفس تو باید بیمناک باشد و بخوبی این امور را تشخیص دهد .
و بگذارد عقل بر جسم فرمانروائی کند .
برای اینکه ، چون ترا در عالم اثیری نورانی بالا ببرد ،
در جوار جاودانان خواهی بود ، و خودت خدا میشوی ۱

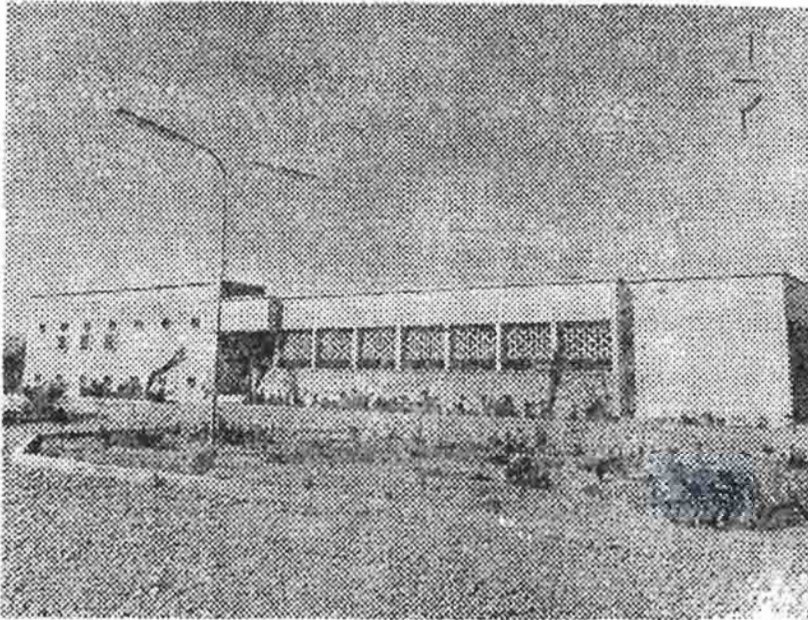
۱- اتحاد مستقیم با الوهیت و تشبه و تقرب بخدا غایاتی است که پیوسته همیشه اساس عرفان مذهبی را تشکیل میدهند هر چند غایات یکی است ولی روش و طریق آنان مختلف است - آهنگهای تند دفها و آهنگهای طنین دار، نیها - پای کویبهای شدید - رهرو را در تأملی یکنواخت و آرام فرو میبرد و بالاخره با توجه بیک نقطه روشن حالت جذب دست میدهد بدین ترتیب طریقت با کوسی یونان و زهد برهمنائی و درویشهای مسلمان و پیروان بودا در حالت خلسه ای مستغرق میشوند که آنها را از زیر بار شعور خلاص میکند و آنان را در بطن الوهیت یا پناهگاهی مطلق قرار میدهد .

ص ۱۶۷ متفکران یونان کمپرز .

زیان عاقلی

از بس زیان عاقلی دید ستم
با دسته دیوانگان پیوستم
یکباره از قید دو گیتی رستم
جز این نباید هیچکار از دستم
زین پیش بودم عاقلی فرزانه
کردی مرا در عشق خود دیوانه
هر پند بشنیدم خردمندانه
با سنگ عشق و عاشقی بشکستم
تا نام خود چون حلقه در گوشم کرد
با هوش بودم محو و بیهوشم کرد
دیدم که یکباره فراموشم کرد
زین بیشتر هر چیز می دانستم
چون نیستی آید سراغ هستی
باری غنیمت دان نشاط و مستی
با آنکه من هرگز نکردم پستی
در پیش این بالا بلندان پستم
من بی خبر زان سر و قامت بودم
من منکر عشق و ملامت بودم
روزی من از اهل سلامت بودم
اکنون تمام بندها بکسستم
هر مذهب و هر مسلکی پیمودم
باشیخ و صوفی چند روزی بودم
لیکن چو چشم باطنی بگشودم
حیران شدم در گوشه‌ای بنشستم
از بعد عمری فقر و سرگردانی
خوشتر نمی یابم من از حیرانی
تو لذت حیرانی‌ام کی دانی
من روز و شب از جام حیرت مستم

عمران جیرفت



مهمان سرای سازمان عمران جیرفت - سبزواران

جیرفت از مناطق زرخیز کشور است . به انصاف این منطقه را هندوستان ایران می-گویند . هوایش گرم و ملایم و آفتابی و نشاط انگیز است . جمعیت فعلی جیرفت و توابع آن پانصد و بیست هزار است ، اما با طرح های عمرانی که آماده اجراست تاده سال دیگر بیست هزار تن بر ساکنین آن افزوده خواهد شد .

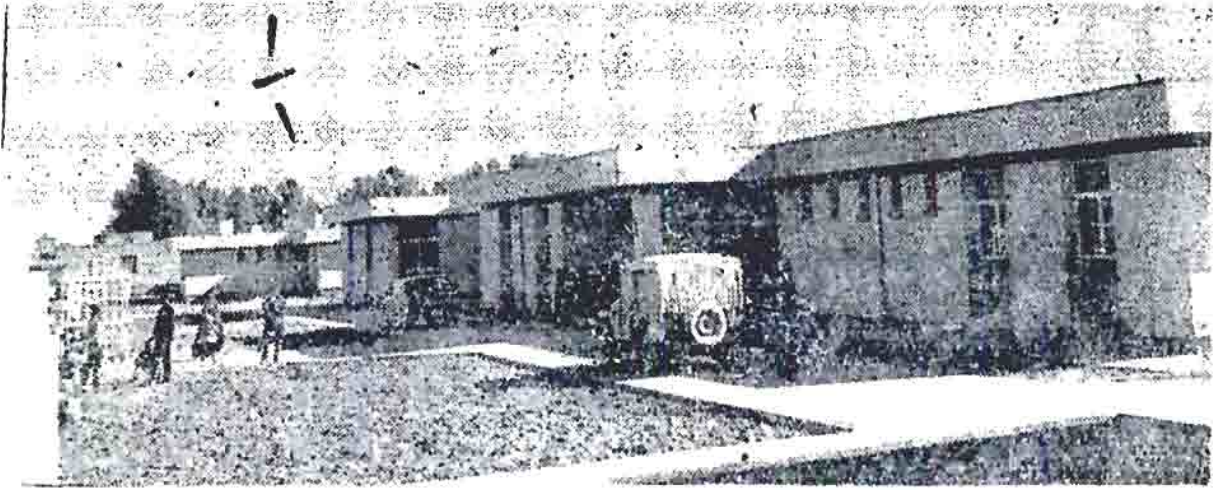
محصول باارزش جیرفت مرکبات است . پرتقال و نارنگی آن از نظر لطافت با محصول شمال رقابت می کند ولی لیمو و کریپ فورت آن را بی مانند باید شمرد . در اواخر بهار آینده این محصول به انواع گوناگون بیارار خواهد آمد .

محصولات دیگر آن غلات و پنبه و دانه های روغنی و امثال آن است . محصول دیگر سبزی ها و میوه هایی است که باید بصورت کنسرو درآید تا قابل حمل و نقل باشد زیرا بصورت تازه نمیتوان به فروش رساند .

از اقدامات اساسی که در عمران منطقه جیرفت به عمل خواهد آمد ایجاد کارخانجات و کارگاه هایی می باشد که در عرضه محصول ها عاملی مؤثر است از این قرار :

۱ - کارخانه بسته بندی و رقم بندی میوه و سبزی .

۲ - کارخانه تهیه کنسرو و آب میوه و سبزی جات .



محوطه بیمارستان جدید

- ۳ - کارخانه تهیه غذای دام .
 - ۴ - کارخانه‌ای برای کنسرو گوشت.
 - ۵ - کارخانه برای بسته‌بندی خرما و تهیه شیره والکل از خرما .
 - ۶ - کارخانه تهیه پنیر و کره و شیر خشک .
 - ۷ - کارخانه برای بسته‌بندی تخم‌مرغ و گوشت جوجه .
 - ۸ - کنسرو ماهی و صیدمیگو .
 - ۹ - کارخانه جین پنبه .
- جز این‌ها کارخانه‌های دیگری در صنایع در نظر است از قبیل کارخانه برای تعمیر کشتی و تهیه سیمان و تولید آلومینیوم و غیره .
- با اجرای این برنامه که بزرگ‌ترین برنامه عمرانی کشور است امید است در آینده نزدیک جیرفت یکی از مناطق بسیار ارجمند ایران بشمار آید . ان شاء الله .



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

تاریخ زبان فارسی

(بقلم)

دکتر پرویز فائل خانلری

تاریخ زبان فارسی در چند جلد است که جلد اول آن انتشار یافته. این کتاب تألیفی ساده نیست که هر کس درست بفهمد و معانی و مفاهیم آن را دریابد، اما بناگزیر باید خواند و فهمید زیرا دربارهٔ زبان فارسی است و قواعد زبان فارسی. تدریس چنین کتابی در دانشکدهٔ ادبیات ضرورت دارد و شاید هم اکنون از کتابهای درسی باشد.

موضوعهایی که مورد بحث واقع شده از این نمونه است :

زبان - گفتار - واحد صوت های ملفوظ - دستگاہ گفتار - مصوت - صامت - ترکیب واکها - تحول زبان - تحول واکها - تحول صرفی و نحوی - تحول الفاظ و معانی - انواع زبان ها - خانوادهٔ زبان های هند و اروپائی - زبان های غیر ایرانی در سرزمین ایران باستان - زبان های ایران باستان - مادی - سکاکی - پارسی - اوستائی و جزاینها - ساختمان پارسی باستان - زبان های ایرانی میانه - ساختمان زبان پهلوی ..

و هر یک از این مباحث اصلی متضمن توضیحات و تعبیرات و دقایقی است که باید با تأمل و با دقت خواند تا معانی را دریافت .

این کتاب را تألیف نباید دانست بل تصنیفی است عالمانه، و بیان مباحثی بی سابقه که در تصانیف دانشمندان زبان شناس مطرح نشده یا به اشاره و اجمال یاد شده، و این چند جمله نمونه ای است از مندرجات آن :

«... با این حال تعریف دقیق و علمی «هجاء» آسان نیست. در کتاب های صرف و نحو عربی و نوشته های فارسی این مفهوم تعریف نشده است و طبعاً لفظی که بر آن دلالت کند وجود ندارد. یونانیان نخستین بار این جزء گفکار را تشخیص دارند و آن را سولای Syllabe خواندند خواندند که به معنی «مجموعه» است، و از آنجا به لاتینی و سپس به زبان های اروپائی راه یافت (Syllabe فرانسوی Syllable انگلیسی - Sitbe آلمانی). حکیمان اسلامی این معنی را از یونانیان اقتباس کردند. ابوریحان همان لفظ یونانی را به صورت «سلابی» آورده است، و ابوعلی سینا و دیگران در این مورد اصطلاح «مقطع» را بکار برده اند اما استعمال لفظ «هجاء» به این معنی بسیار جدیدتر است.»

همه مطالب کتاب بدین روش است یعنی مباحثی است ابتکاری که با مطالعات دقیق مؤلف مستند به تصانیف علمای قرون خالیة اسلامی و تألیفات زبان شناسان اروپائی است.

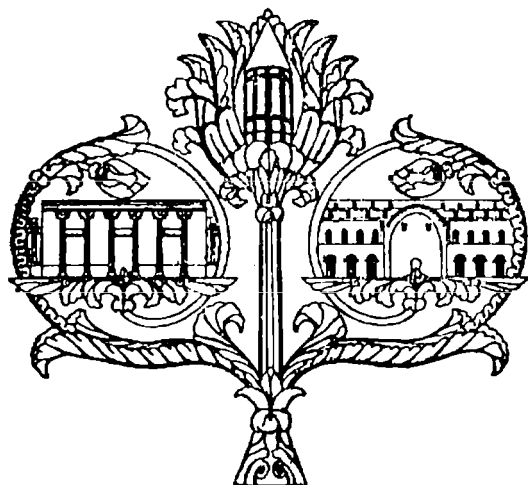
چون تنظیم چنین کتابی سابقه نداشته مؤلف دانشمند بناگزییر اصطلاحاتی ساخته و پرداخته و یافته که تصور می رود جای آن همه در زبان فارسی باز شود از این قبیل :

واک (حرف) - بی آوا - آوائی - آئی - بائی - برایی - پایه - پرده کام - پس کامی - پیش کامی - تکیه (و این مباحثی است بسیار تازه و دقیق) - خشه - دنداننی - دولنی - دوکناری - دهانی - سخن کام - ملازی - نرم کام... و همانند این اصطلاحات که با معادل هر لغت به زبان فرانسه در پایان کتاب فهرست واریاد شده است.

جای جای به مناسبت تصاویری چند از آثار باستانی و سکه های پادشاهان و کتیبه ها و لوحه ها و خطوط ملل قدیمه در صفحات کتاب قرار داده شده، و نیز جدول هایی در سنجش خطوط و دستور زبان ملل باستان به نظر و سلیقه استاد دکتر خانلری تنظیم شده که گویائی و رسائی مباحث را تکمیل می کند.

باری کتابی است علمی و تحقیقی و ابتکاری و بیمانند، که فرا گرفتن مطالب دقیق آن چندان آسان نیست. امیدست دکتر خانلری به گرفتاری هایی ادبی دیگری اعتنا ماند و در تنظیم و انتشار مجلدات دیگر تسریع فرماید.

قطع کتاب وزیری است در سید و پنجاه صفحه با کاغذ و چاپ بسیار عالی - قیمت آن تعیین نشده.



از انتشارات انجمن آثار ملی

آثار شهرهای باستانی

سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان

دارای ۱۱۵۰ صفحه مطلب و تصویر

تألیف احمد اقتداری

این کتاب نفیس شماره ۶۵ از انتشارات انجمن آثار ملی تألیف و تحقیق دانشمند دقیق احمد اقتداری است. چنان که از نام آن مفهوم است همه مطالب و مندرجات این کتاب ۱۱۵۰ صفحه‌ای مربوط است به تاریخ بنادر خلیج فارس و دریای عمان با نام‌های قدیم آنها که با اسامی امروز تطبیق شده.

برای تألیف و تنظیم چنین کتابی مطالعه بسیار، و کنجکاو عمیق، و اطلاعات دقیق و نیروی پژوهش، و استعداد و ذوق ادبی و تاریخی لازم است، و این مزایا را مؤلف کتاب داشته که توفیق یافته است اثری بدین ارجمندی به هموطنان جوینده و پژوهنده تقدیم دارد.

این کتاب در بیست و یک فصل است:

آثار شهر مهربان - آثار شهریسی نیز - آثار شهر گنابا - آثار شهر توز و دشتستان - آثار شهر ریشهر (بوشهر) - آثار دشتی و تنگستان - آثار شهر بتانه و بردستان - آثار شهر سیراف - آثار شهر تابند و کوشکنار - آثار شهر کنک و لنکه (بندر لنکه) - آثار شهر کمبرون و سورو (بندر عباس) - جرون و میناب - آثار شهر تیس (چاه بهار) - آثار شهر هرموز و لارک - (جزیره هرمز) آثار شهر کشم و هنگام (جزیره قشم - جزیره هنگام) - آثار شهر کیش و سری (جزیره کیش)

آثار شهر خارك (جزیره خارك) - آثار شهر اوال و میش ماهیگ (بحرین) - آثار شهر ایکاروس -
 حفريات باستانشناسی در سواحل نجد ، مرده ريك مرده شخص .

باید گفت که این تألیف مفید دارای نقشه‌ها و تصویرها ، و کتیبه‌ها ، و گراور ساختمان‌ها
 و ابنیه باستانی و تاریخی ، و اشیاء و اوانی متعلق به قرون اولیه در این منطقه وسیع است . آقای
 احمد اقتداری که خود از مردم لارستان است و مضمون : اهل البیت ادری بما فی البیت درباره اش
 صدق می کند سرتاسر این نواحی را پیموده ، و ویرانه‌ها را مشاهده کرده ، و از آن چه لازم بوده
 عکس گرفته است . در این مسافرت‌ها جای جای به حطرویم نیز در افتاده است . می گوید :

« ... با هواپیما و زورق و کشتی و اتومبیل و اسب و الاغ و استر و شتر و پیاده از درون
 دره‌ها و بیابان‌ها و گذرگاه‌های بی آب و علف و برقله و کمر کش کوه‌ها گذشتم . کاویدم و جستجو
 کردم ، يك بار در دریا غوطه ور شدم ، بار دیگر از رنج بی آبی و ناخوشی در معرض تلف افتادم
 به جزیره‌های غیر مسکون شتافتم و تا سواحل جنوبی خلیج فارس و امارات آن به جستجو
 پرداختم »

باری این کتاب از انتشارات بسیار مفید و با ارج انجمن آثار ملی است که به راهنمایی
 تیمسار ادب نواز میهن پرست سپهبد آق اولی مدظله به خوبی و زیبایی از کار در آمده است .
 یادآوری این نکته نیز بجاست که این کتاب حجیم با این همه تصویر در چاپ خانه بهمن
 به مباشرت مؤسس و مدیر چاپخانه محمود مطیر به زیور طبع و تجلید آراسته شده و حقاً رنج
 و زحمت و بردباری کارکنان چاپخانه از حروفچین و چاپ گر ، و صحاف ، در خور تحسین
 و تمجید است . (مخصوصاً آقای عباس تقی زادگان مسئول حروفچینی که مرد نجیب و پرکار
 و با ارزش و بصیر چاپخانه که عمر خود را در این خدمت رنج آور فرهنگی صرف کرده است)
 خوانندگان مجله یغما به مجله یغما که در همین مطبعه چاپ می شود ننگرند ، این کتاب
 را بیابند تا دریا بند زیبایی چاپ و تجلید یعنی چه ! بهای کتاب معلوم نشده ، اگر شصت تا هفتاد
 تومان باشد خوب است .

گزینۀ نثر فارسی

تألیف: دکتر خطیب رهبر - استاد دانشکده ادبیات تهران

چنانکه مقدمه کتاب حاکی است تابستان امسال گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران انجمن می کند تا در برنامه فارسی سال اول دوره عمومی آن دانشکده تجدید نظر نماید. از جمله تصمیماتی که در این انجمن گرفته می شود یکی این بوده است که دانشجویان گذشته از آشنائی با نمونه های نثر متون کهن با نخبه آثار پیشگامان نویسندگی در عصر حاضر نیز آشنا شوند و بدین جهت فراهم آوردن مجموعه ای از نوشته های ممتاز نویسندگان نامور معاصر لازم می آید و انجام این مهم را آقای خطیب رهبر تعهد می فرمایند و پس از دو سه ماه اولین مجلد از تألیف ایشان بنام «گزینۀ نثر فارسی از دوران معاصر تا قرن چهارم» نشر می شود. از محاسن این کتاب روی جلد زیبا، کاغذ نفیس، چاپ مرغوب، و بهای گران آن است؛ لکن خواننده آگاه با نگاهی اجمالی درمی یابد که اهتمام جناب خطیب رهبر در کار این تألیف با بصیرت و انصاف همراه نبوده است و اینک نکاتی چند که ضمن مطالعه اجمالی کتاب بنظر رسید فهرست وار ذکر می شود:

۱- آقای خطیب رهبر نوشته های از بدایع نگار، زین العابدین شیروانی، مصطفی افشار، میرزا تقی علی آبادی و... به عنوان نمونه های برگزیده نثر معاصر بدست میدهند و با بی لطفی تمام از کنار نام و اثر بزرگانی چون ملک الشعرای بهار، فروغی، دهخدا مشیرالدوله پیرنیا، مجتبی مینوی و کسان دیگری از برجستگان نثر نویسی معاصر می گذرند.

۲- کلمه «گزینۀ» گرچه ممکن است از لحاظ دستوری درست باشد، لکن کلمه مأنوس و زیبائی نیست. آیا بهتر نبود که کلمات رایج «برگزیده» یا «منتخب» بکار برده می شد؟

۳- روی جلد نوشته شده است «گزینۀ نثر فارسی» از دوران معاصر تا قرن چهارم هجری» معلوم نیست که این از جلو به عقب رفتن که شمارش معکوس را در پرواز سفینه های فضائی بیاد می آورد، چه ابداعی است؟ ایرانی است یا فرنگی؟ نوآوری است یا زنده کردن سنتی متروک؟

۴- در نقل مقالات هیچ ترتیب و ضابطه ای رعایت نشده است، نه ترتیب تاریخی، نه ترتیب حروف تهجی، نه ترتیب اهمیت، نه ترتیب سبک. نوشته ها با مقاله آقای فروزانفر شروع می شود، سپس امیر نظام گروسی می آید قائم مقام و دکتر صفادرکنار هم قرار گرفته اند. رضاقلی خان هدایت نفر بیست و چهارم آمده و استاد همائی نفر سوم! خلاصه مرده و زنده و قدیم و جدید و عارف و عامی با بی لطفی حیرت آوری به هم آمیخته شده اند و چنین بنظر می رسد که مقاله ها بدون کمترین صرف وقت، برای ایجاد ترتیبی در آنها، به چاپ خانه داده شده اند.

۵- برخلاف رسم جنگ نویسی، در معرفی نویسندگان - که بعضی از آنها برای نسل کنونی آشنا نیستید - هیچ توضیحی داده نشده است.

۶- معلوم نیست که پروفیسور اوسکارمان که يك خارجی است چرا در ردیف نویسندگان ایرانی آورده شده اگر می‌بایست نوشته فارسی نویسان خارجی نقل شود ؛ چرا سایر مستشرقین عالی مقام از این التفات بی‌نصیب مانده‌اند !

۷- بنظر می‌رسد که در انتخاب بهترین نوشته نویسندگان نامبرده در کتاب ، صرف وقت و دقت کافی نشده ، چرا که نمونه‌های برگزیده آقای خطیب رهبر به عنوان بهترین نوشته آنها سخت مورد تردید است .

۸- معلوم نیست در نظر مؤلف محترم، معاصر از چه زمانی شروع می‌شود . آیا رضا قلی‌خان هدایت يك مؤلف معاصر است ؟ بچه دلیل ؟ و اگر او را معاصر بگیریم پس چرا «سپهر» مؤلف «ناسخ التواریخ» را از قلم بیندازیم که نثر فارسی را خیلی بهتر از رضا قلی‌خان نوشته است و نیز چرا ملکم خان و میرزا آقاخان کرمانی و کسان دیگر در این جمع وارد نشده‌اند که حقشان به عنوان نویسندگان خیلی بیشتر از رضا قلی‌خان است !؟

از مفصل این قصه مجملی گفته آمد و آخرین کلام اینکه اگر قرار باشد بدین گونه «گزینۀ نثر معاصر فارسی» تهیه شود لازم نیست کسی استاد ادبیات فارسی «در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران باشد» . گروه زبان و ادبیات فارسی می‌توانست به هر کس دیگری نیز این مأموریت را بدهد ، یقین داشته باشد که کتابی نه بدتر از این ، از کار درمی‌آمد .

از هر کسی این توقع نمی‌رود که با ادبیات معاصر آشنا باشد ، ولی از يك استاد ادبیات این توقع هست که بداند چه نوشته‌ای «ادبیات» هست و چه نوشته‌ای نیست . آیا آقای خطیب رهبر خود مطمئن هستند که دانشجویان علاقمند را کتابی راه‌گشا و مفید فراهم آورده‌اند که با خواندن آن وقتشان خیلی تلف نشود ؟
خواننده مجله یغما

تاریخ استقرار مشروطیت در ایران

این کتاب نفیس محتوی نامه‌ها و تلگراف‌هایی است که از سال ۱۳۲۳ هجری مقارن استقرار مشروطیت در ایران نمایندگان سیاسی انگلستان در ایران، از طهران به لندن فرستاده‌اند بعضی محرمانه و برخی خیلی محرمانه .

آقای حسن معاصر که در زبان و ادب انگلیسی تبحر دارد به منظور تألیف این تاریخ مخصوصاً به انگلستان مسافرت کرده و از اداره بایگانی اسناد لندن در عکس برداری اسناد اجازه کتبی تحصیل فرموده و آن اسناد را تنظیم کرده، و به شکل کتابی در آورده است، کتابی بسیار ارجمند و دقیق و مستند و بی‌تظیر .

در این کتاب جان‌فشانی رجال چند به نام و نشان یاد شده که از آن جمله مرحوم تقی‌زاده است . مخصوصاً داوری مؤلف درباره تقی‌زاده و مخالفان وی از جمله مرحوم سیداحمد کسروی به انصاف و عدالت است .

مجله یغما عموم علاقمندان را به تهیه این اثر نفیس دعوت می‌کند ، و مؤلف محترم را می‌ستاید . بطور کلی چنین کتاب‌هایی باید دارای فهرست رجال باشد که از این نکته دقیق غفلت شده است . نیز حق این بود که در دو مجلد باشد زیرا شماره صفحات آن از ۱۲۰ درمی‌گذرد و گراورهای آن بسیار است . این کتاب از انتشارات ابن‌سیناست و بهای آن شصت تومان تعیین شده که ارزش دارد .

احتجاجات و سوالات و توضیحات

آزادی و حیثیت انسانی

آقای سید محمد علی جمال زاده رامن از کودکی میشناسم . اول دفعه که اورا شناختم از يك مقاله او در مجله کاوه بود بنام فارسی شکر است .

این مقاله بقدری تأثیر کرد که میتوانم گفت جریان مطالعه و قرائت مرا تغییر داد . بعد از آن هر کتابی از او دیدم خواندم و لذت بردم . بعضی اوقات هم بعضی مطالب اورا انتقاد کرده ام . ولی روی هم رفته اورا نویسنده چابک دست شیرین قلمی میشناسم و برای او احترامی شایسته قایلیم . اتفاقاً پدرش راهم دوست میدارم و اول دفعه که دیدم کسی از او بد نوشته بسیار بدم آمد و بدون اینکه نامی از او ببرم چند مقاله در رد ژاژخایانی نوشتم که فدائیان راه مشروطیت را بزشتی نام میبرند .

جمال زاده پرسید جمال الدین خطیب اصفهانی است و اتفاقاً اولین باری که بنام سید جمال الدین برخورددم در روزنامه البلاغ بقلم مصطفی کامل پاشامؤسس نهضت آزادی خواهی مصر بود . او نوشته بود ملتی که واعظی مثل سید جمال الدین اصفهانی دارد هرگز نخواهد مرد . این يك جمله حبسید جمال الدین را در دل من کاشت و همین حب من از سید جمال الدین بپسرش سید جمال زاده منتقل شد . سید جمال زبان و جمال زاده بنان خود را در خدمت ملت ایران بکار انداخت و چون دائره وسعت عمل بنان یعنی قلم بیش از وسعت دائره زبان است باستثنای اینکه بگوئیم پدر او عامل این نهضتها بود میتوانیم گفت اثر خدمت او از پدرش بیشتر و جاویدان تر است . او کتابهای زیادی نوشته که حتما همه خوانندگان یغما آنها را خوانده اند .

من شنیده بودم که او جنگی از نویسندگان نامی جمع و چاپ کرده و از آن جمله يك مقاله از من نقل کرده است .

نقل مقاله آدم با انتخاب جمال زاده آنهم در سری مقالات نویسندگان نامی دنیا برای هر کس افتخار بزرگی است و آدم وقتی شب توی رخت خواب خود فکر میکند که جمال زاده او را در ردیف بزرگان دنیا قرار داده احساس هزت و لذت بلکه کبر و غرور میکند .

بسیار دلم میخواست این کتاب را به بینم تا دیروز که دوست دانشمند آقای دکتر صیرفی آنرا برای من آورد و دیدم . مجموعه بسیار نفیسی است و عجیب هم نیست که نفیس باشد زیرا انتخاب جمال زاده است . همانطوریکه میگفتند ایشان يك مقاله تحت عنوان « آزادی بخشیدنی پس گرفتنی است » از من نقل کرده ولی نامی از من نبرده است . ایشان این مقاله را بنام سرمقاله روزنامه کیهان منطبعه تهران ۲۰ خرداد ۱۳۳۶ نقل کرده اند ولی ایشان وهمه مردمی که کیهانرا میشناختند میدانستند که آنروز سرمقاله های کیهانرا من مینوشتم و من در کیش

امانت و انصاف و حق و عدالت از ایشان توقع داشتم که همانطوریکه نام سایر نویسندگان را برده اند مرا نیز نام ببرند .

امروز هر کس این مقاله را بخواند می داند که من نوشته ام بطوریکه تمام رفقای که مقاله را خوانده بودند متوجه نشده بودند که نامی از من در آن میان نیست . بنظر آنها کلمه «سرمقاله کیهان» امضای من بوده است . امروز اینطور است ولی فردا که روزگار بر روی نام پرده فراموشی کشید مردم چه میدانند که نویسنده این مقاله که بوده است .

شاید آقای جمال زاده از من بپرسد . پس از مرگ برای شما چه فایده دارد که مردم نام شما را بدانند یا ندانند . این سؤال را من هم از ایشان میتوانم کرد که برای چه اینهمه زحمت میکشند ؟ سعدی که هیچ عضومونی را نگفته نگذاشته اینرا هم گفته است :

غرض نقشی است کز ما بازماند که هستی را نمی بینم بقائی

مگر صاحب دلی روزی برحمت کند در حق درویشان دعائی

امیدوارم در چاپ دوم کتاب جبران فرمایند . عبدالرحمن فرامرزی

آقای داناسرشت - تهران:

این نامه را برای درج در آن مجله خدمت می فرستم و شامل مطالب زیر است :

۱- از لطف بیش از اندازه سرکار بخویشتن می بالم و بجان عزیزت سوگند وانه لقم لو تلمون عظیم که من هیچگاه خود را از علماء و فلاسفه نمی دانم و اگر مرا کسی از شاغلین بفلسفه و دوستداران این دانش بداند در حق رهی انعام و افضال کرده و تمجید حضرت تعالی تاحدی موجب آزار روحی ارادتمند است . اما راجع به شغل قضاوت هر چه بود خوب یا بد گذشت و پیش از اوان وزمان بازنشستگی من آنرا برای خدمت علم کنار گذاشتم اگر ضعف چشم بگذارد .

دریغ و درد که چشم اوفتاده بود از کار

بکار خویشتن آندم که چشم وا کردم

در تذکره ها جستجو کنید که گوینده شعر را باید بشناسیم !

۲- مقالات آقای دکتر صناعی در قسمت تراژدی شاهنامه يك دليل بسیار قویست که ممکن است کسی تحصیلات عالی اروپائی داشته باشد و در زبان مادری خود استاد باشد بعکس مردمی ناسپاس که از دسترنج فارسی زبانان بزرگ شده اند و همینکه مقدماتی از علوم فرامی گیرند زبان فارسی را کسرشان خود می دانند و بتمام سنن ملی که اول همه زبان مادری آنهاست پشت پا می زنند و اگر فروغی و صناعی توانستند افکار علمی افلاطون را طوری بیاری بنگارند که همه فهم باشد از برکت همین علاقه آنان بفردوسی و سعدی است .

۳- باقضاوت سرکار درباره مقاله دکتر ریاحی راجع بکسائی موافقم و این مقاله از آنجهت قابل تقدیر است که قطع نظر از تتبع درباره شاعری گمنام يك مرد باشرف و باعقیده را بمردم معرفی کرده اند و نویسنده خود باین موضوع توجه داشته «ذکر او بعنوان شاعری مدیحه پرداز خوار داشت او در برابر حقیقت است». آری میان مردمی مانند ناصر خسرو که برای عقیده ترك یار و دیار گفته و غربت گزیده و میان قآنی ها و دیگر شعرای مداح و چاپلوس

که یکتسمت پستی اخلاق جمعی مدیون بآنهاست از زمین تا آسمان فرق است و این بنده را عقیده آنست که در تاریخ ادبیات باید همان چند شاعر معروف را باطفال معرفی کرد و نامی از مداحان و ثناخوانان نیاورد (لکم دینکم ولی دینی) و باید از یاد دادن گدائی دور ساخت. اینکه کسائی گفته (نیش زنبوران نگه کن پیش خان انگبین) مقصود از خان انگبین حضرت شاهمردان است که شاعر یسوب الدین را خان انگبین ترجمه کرده و خاقانی زیبا تر گفته:

جانها بین فتاده از هوش در خاک امیر نحل مدهوش
جنت رقمی ز رحمت اوست تبت اثری ز تربت اوست

اما کلمات سکین و تکین که در این چکامه آمده کلمه تکین مانند سبکتکین، نوشتکین، طغرل تکین، البتکین از القاب ترکی است و حکیم قبادیان از رواج القابی مانند طوغان و ینال که ترکی است سخت در رنج بوده و کلمه خان هم که کسائی آورده از همین قبیل است و می دانیم که در زمان سامانیان ترکان عرض اندام کردند و از همان آغاز کار با خلفای بغداد میانه خوبی داشتند و در مذابر نام آنها پیوست نام خلیفه آورده می شد چنانکه بعداً در دوره غزنوی و سلجوقی دیده شد، و ممکن است در کنار حکومت سامانی این نامها آورده می گشت و اما کلمه سکین را تا کنون ندیده ام و گمانم آنست که مهمل تکین باشد که از تحقیر آورده شده.

اکبر دانا سرشت

مجلهٔ یغما - مطالب این نامه مربوط به شمارهٔ دی ماه مجله است. و اما اظهار بنده در توغل جناب دانا سرشت در حکمت و فلسفه نقل قول اهل فن است چون بنده از این دانشها سخت بی بهره ام.
گویندهٔ شعر ضعف چشم بنده کمترین حبیب یغمائی است ضرورت ندارد که در تذکرها جستجو شود.

یغما

مجلهٔ ماهانه ادبی، هنری، تاریخی

مُیر و مؤسس، حبیب یغمائی

تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره: خیابان شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - شمارهٔ ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه: سی تومان - تك شماره ۱ سه تومان

سید حسن تقی زاده

سید حسن تقی زاده تبریزی فرزند انقلاب ایران، عامل مهم مشروطیت، برافکننده رژیم استبداد قاجاری، وطن پرست نامبردار، ایران دوست واقعی، افتخار مملکت، عالم بزرگ، استاد اعظم، خطیب متبحر، مؤلف جلیل، مترجم عالی مقام، مؤسس و مدیر مجله ارجمند کاوه، حامی اهل ادب و فضل، پس از نود و دو سال زندگانی مملو از شرافت و عظمت و انسانیت از جهان رفت و دریایی بی کران و مواج از گونه گون گوهر فضیلت به تیره خاک در شد.

وقایع دوران جوانی و شور و وطن پرستی تقی زاده را باید در صفحات تاریخ جستجو کرد نه در یادداشت های غرض آلود. و اگر شخصی در طلب حقیقت باشد و خود به غرض آلوده نباشد دریافت آن حقیقت دشوار نیست؛ این مقالات اوست این خطابه های اوست، این کتاب های اوست، این روزنامه کاوه اوست که از هر جمله و از هر سطر می توان از آثارش دریافت که این شخص تاجه پایه امین و شریف و حکیم و دانش دوست و وطن خواه و دانشمند و بزرگوار بوده است.

در یکی از شماره های سال دهم مجله یغما استاد مجتبی مینوی مقاله ای درباره تقی زاده نوشته که باین عبارت آغاز می شود:

«هر ملت و مملکتی دارای بنیان هاست Institution و در زندگانی هر قومی اتفاق می افتد که يك یا چند شخص در عصری از اعصار جزء بنیان های آن قوم می شوند.

در این عصر از برای ما ایرانیان دو نفر را می توان از جمله بنیان های ملت محسوب داشت یکی مرحوم قزوینی بود و دیگر جناب آقای تقی زاده است. ولی بنیان را با «جناب» و «آقا» ممتاز نمی توان ساخت و بی شك تقی زاده از آن بزرگتر است که او را بتوان با جناب و آقا عنوان و اعتباری بخشید...»

هم این مجتبی مینوی است که می باید عظمت مصیبت انهدام این بنیان قوم را بگوید و باز نماید که از عهده دیگران ساخته نیست.

از صفات ممتاز تقی زاده توجه و اعتنای او به اهل علم و تحقیق و ادب بود. چنان که بسیاری از بزرگان این فنون که هم اکنون منبع خیر و برکت و



این عکس را خدمت آنگاه امیر جانشین، که کتاب
در نشانی علم و ادب بنده این زمان است بیادگار ترویج
کردم ۱۸ آبان ماه سال ۱۳۳۹ هجری قمری
کتابخانه ملی تهران

تحقیق هستند از برآوردگان
اویندوهم او بود که همواره از
آنان حمایت می کرد و تشویق شان
می فرمود .

من بنده هر چند در صف
این سواران ، از پیادگان
وامانده ام . ولی از حق ناشناسی
است اگر فراموش کنم که تقی زاده
تا چه حد به من بنده محبت و لطف
می فرمود . لطف و محبتی که
شایسته آن نبودم . هر وقت
به خاطر می آورم که در احتفال
بیستمین سال مجله یغما که او و
مینوی ترتیب دادند ، این مرد
بزرگوار فرسوده باد و چرخه اش
از همه مدعوین یکان یکان
پذیرائی و دلجوئی می فرمود و
بدین سوی و آن سوی رانده
می شد اندیشه ام را شرمی آمیخته
به غرور فرامی گیرد و از هر روی
متأثر می شوم . تأثر و شرمی
دیگر نیز هست :

در چند سال پیش دوستان آن مرحوم به راهنمایی جناب استاد سید محمد علی
جمالزاده تصمیم کردند به مناسبت نودسالگی وی کتابی به طبع رسانند و بی این
که خبریابد آن کتاب را انتشار دهند و تقدیمش دارند . مطالب و مقالات این
کتاب به تدریج فراهم آمد . اما چون تکمیل نشده است طبع آن به تأخیر افتاد .
امید است که این خدمت انجام پذیرد که تالیفی است مفید و مستند .

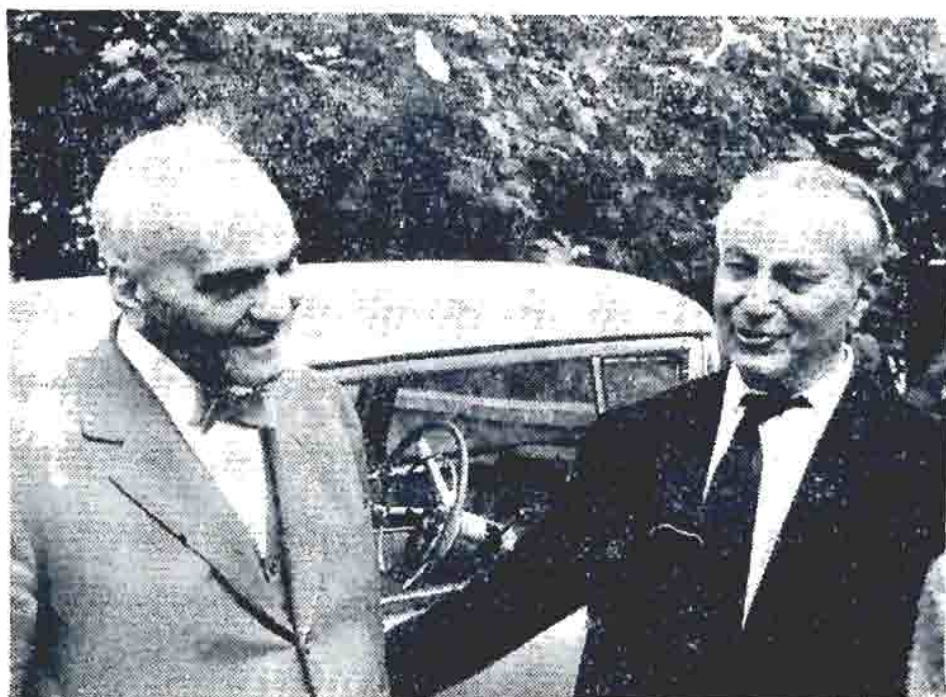
اهل ادب می دانند که تقی زاده در مجله کاوه طی مقالاتی مسلسل در باره
حکیم فردوسی تحقیق و تنبیهی به کمال فرموده . از طرف انجمن آثار ملی مقرر شد
که با اهتمام من بنده این مقالات به صورت کتابی علی حده درآید . مقدمه کوتاهی
هم آن مرحوم نوشته است که ظاهراً آخرین نوشته اوست .

تأسف و تأثر دیگر این است که پیش از آنکه چشم بدین کتاب بگشاید
دیده روشش بخاک تیره انباشته شد .



نشسته : تقی زاده - ایستاده : حبیب یغمائی
گیرنده عکس ایرج افشار در منزلش - تیرماه ۱۳۴۸

از شمار دو چشم يك تن کم وز شمار خرد هزاران بیش
[سید حسن تقی زاده در سال ۱۲۵۶ شمسی بدنیا آمد و در چهارشنبه هشتم
بهمن ماه ۱۳۴۸ شمسی مطابق ذی قعدة ۱۳۸۹ هجری قمری از جهان رفت .
رحمة الله عليه]



جمالزاده - تقی زاده (ژنو تابستان ۱۹۶۰)

تلگراف سید محمدعلی جمالزاده از ژنو

وفات مرد بزرگ بسیار ایران دوست خدمتگزار ملک و ملت آزادی خواه
پاکدامن دانشمند دانش پروری مانند تقی زاده برای کشور و ملت ایران
ضایعه ای بس بزرگ است. به عنوان اخلاص مند قدیمی آن شادروان هموطنان
بسیاری را که اعتقاد کامل نسبت به آن یگانه رادمرد آزاده دارند تسلیت
می گویم .

مجلس یادبود

مرحوم تقی زاده (از بنیان گذاران انجمن آثار ملی)

در عصر یکشنبه ۱۷ اسفند ۱۳۴۸ در انجمن آثار ملی (پل امیر بهادر -
خیابان شاهپور) تشکیل می شود. دوستان و علافندان آن مرحوم سزاوار است که
حضور یابند. حاجب و دربان در آن درگاه نیست .

هو الحی الذی لایموت

ماده تاریخ وفات و رثاء مرحوم خلد آشیان سیاستمدار کهن سال و دانشمند محقق گرانمایه ایران آقا سیدحسن تقی زاده تبریزی که ولادتش در سال ۱۲۵۶ و وفاتش در ۱۳۴۸ شمسی هجری است:

بمرک تقی زاده بیت الحزن
دریغ و اسف از دل مرد و زن
زهرحزب و هرجمع و هرانجمن
همه همزیان با دریغای من
دریغاً ثمر بخش نخلی کهن
همش نام وهم خلق و خویش حسن
هزاران تن اندر یکی پیرهن
بخیره مبر در قیاسات ظن
بیالد بجان و بماند بتن
بچندین زبان می بگفتی سخن
فرید زمان و وحید زمن
بشاگردیش اوستادان فن
بنشر علوم و پیاس وطن
سنا گشت تاریخ را خامه زن
رقم زد «تقی زاده سیدحسن»

چو گردید بیت السرور ادب
ز هرگوشه برخاست در ماتمش
سیاستمداران و دانشوران
بسوکش غم یوان و نالان شدند
دریغاً گرانمایه مردی بزرگ
خردمند و دانا دل و سخته رای
بکار و بکوشش بحفظ و بهوش
تقی زاده گشتن نه آسان بود
بسی مایه باید که چون او یکی
بچندین هنر می نوشتی کتاب
بتحقیق تاریخ و تقویم سال
بفضل تقدم همه معترف
همش خامه در کف همش ذوالفقار
چو برسال شمسی پی فوت او
برافزود «تبریزی» و سال فوت

قطعه دیگر

هم در تاریخ وفات سیدحسن تقی زاده رحمة الله علیه

چون تقی زاده، آن نابغه فضل که داشت
کذک او در چمن علم و ادب گلریزی
خامه اش گوهر جان داشت بعلم آموزی
سخنش آیت حق بود بسحر آمیزی
بود در فضل یگانه سیاست یکتا
خلق و خویش بمثل جلوه روح انگیزی
رفت از دنیوی و در مجمع ارباب ادب
شد پیا در غم او شورش رستاخیزی
سال شمسی وفات او، از قول سنا

۱۳۴۸

گو: تقی زاده سیدحسن تبریزی

شیخ عبدالمجید شیرازی

قاضی فاضل متعبر و وکیل دعاوی مشهور شیخ عبدالمجید شیرازی که از مؤسسان و بنیان گذاران وکالت دعاوی و از آزادی خواهان صدر مشروطیت بود در این ماه به رحمت ایزدی پیوست . از تألیفات وی جمع آوری و نقد بیست و پنج هزار حدیث شیعہ از آثار کم ماند است . به فرزند دانشمند و بزرگوار آن مرحوم حضرت استاد حسن مینوچهر استاد و رئیس گروه فارسی دانشگاه طهران تعزیت و تسلیت می گوید .

پرتو اندر میل

فیلسوف معروف جهان (از مردم انگلیس) در این ماه در ۹۷ سالگی در گذشت .

ترجمه افکار وی نگارش استاد مجتبی مینوی به عنوان «ملازمه علم و دموکراسی» و تصویر او در شماره های سال هفتم مجله درج شده است .

شیخ محسن گنابادی

از قضاة امین و دانشمند به رحمت حق پیوست .

احمد فریدونی

از درویشان محبوب در همین ماه از جهان رفت .

حسین کی استوان

از مردان فاضل و با اخلاق و با ایمان مؤلف کتب تاریخی در مهرماه ۱۳۴۸ از جهان رخت بر بست .

رحمة الله عليهم اجمعين

انتشارات جدید مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی .

از : گروه تنظیم مدارك و اسناد مؤسسه

۶۳

ارتباط جمعی و رشد ملی از : دکتر ابراهیم رشیدپور

۶۴

جامعه شناسی کشورهای صنعتی از : رمون آرن
ترجمه : دکتر رضاعلومی

۶۵

اکولوژی انسانی و بهداشت از : ادوارد راجرز
ترجمه : دکتر سیاوش آگاه

* * * * *

اطلس شهر تهران بزبان فارسی از گروه جامعه شناسی
اطلس شهر تهران بزبان فرانسوی مؤسسه

* * *

مرکز فروش : کتابخانه مؤسسه و سایر کتابفروشی های معتبر



شماره گت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیرفنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

همر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۳۶۹ ۳۳۹۴۶

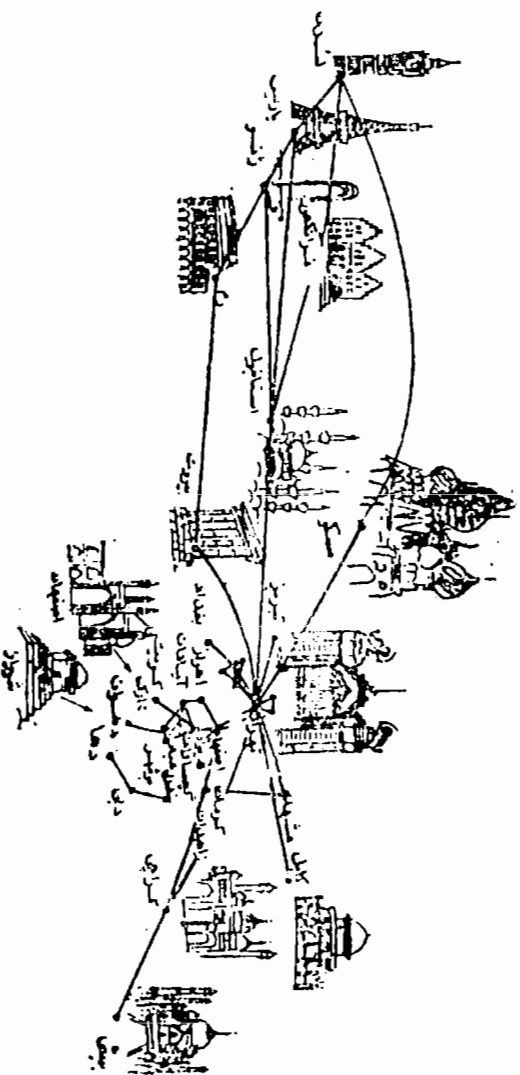
آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴
مقابل شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴

خیابان فردوسی	خرمشهر	دفتر بیمه پرویزی
سرای زند	شیراز	، ، ،
فلکه ۲۴ متری	اهواز	، ، ،
خیابان شاه	رشت	، ، ،
تلفن ۶۲۳۲۷۷	تهران	آقای هانری شمعون
۶۱۳۲۳۲ ،	،	لطف الله کمالی ،
۶۰۲۹۹ ،	،	رستم خردی ،

باز هم بر پروازهای بین‌المللی هوایمانی
ملی ایران افزوده شد و پرواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۲۷
از ۲۲ آذر، اصفهان و شیراز مستقیماً به اروپا برقرار گنجد



هوایمانی ملی ایران - با -



۱۲/۳۴

ساعت پرواز روزانه

هوایمانی ملی ایران

به اروپا

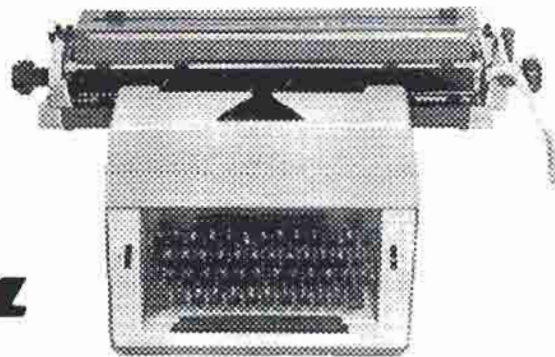
مدل جدید



در ۵ اندازه کیفی و رومیزی

اپتیما

اپتیما : دارای زرده های قابل تعویض ، دسته حرکت فرست
اپتیما : با پوشش تمام فلزی ، محکم و به رنگ دودی و آبی
اپتیما : دارای حروف خوش خط استاندارد کنتینانال
اپتیما : جدول بندی کاملا اتوماتیک و سریع دارد
اپتیما : بزبانهای فارسی ، انگلیسی ، فرانسه ، روسی و ارمنی



Optima

ایرانول البرز
H·D

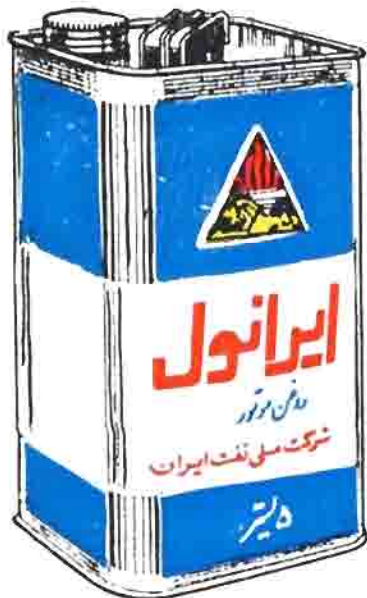
برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الوند

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی